

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



ترجمه متون برگزیده علوم انسانی

F

**Author:**

**Source:**

**URL:**

یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

نویسنده: پیترونا اینواگن

مترجم: مهدی رعنائی

مجموعه ترجمان، تلاشی برای ترجمه متون برگزیده علوم انسانی است. ترجمه صداهایی که کمتر شنیده شده‌اند و اندیشه‌هایی که مهجور، اما بدیع و راهگشایند. هدف ما، غنا بخشیدن به تفکر انتقادی و گفتگویی است، برای همراهی با ما، متن‌های مناسبی را که می‌شناسید، پیشنهاد دهید، یا در ترجمه آن‌ها با ترجمان همراه شوید. پست الکترونیکی ترجمان: [info@tarjomaan.com](mailto:info@tarjomaan.com)

حق انتشار جزء یا تمام متن، برای مؤسسه ترجمان محفوظ است

ISSN: 2345-282x



## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنايي

نوشته پيتر وناينوآگن

### مقدمه

پرسش اصلي پيتر وناينوآگن در مقاله «يك شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟» این است که چه می توان کرد تا از چند شیء، یک شیء واحد ترکیب کرد<sup>۱</sup>. فرض کنید سه شیء  $X$ ،  $Y$  و  $Z$  دارید و می خواهید از آنها شیء جدیدی ترکیب کنید. یک راه این است که آنها را کنار هم بگذارید به طوری که با هم در تماس باشند. راه حل دیگر این است که آنها را به هم بچسبانید. راه های دیگری ممکن است به ذهن برسد که می توانند باعث شوند شیء جدیدی به وجود بیاید. این پاسخ ها متعلق به دسته ای از پاسخ ها هستند که وناينوآگن آنها را اعتدالی می نامد. پاسخ هایی اعتدالی هستند که بر مبنای آنها اشیائی وجود داشته باشند که شیء جدیدی ترکیب می کنند، و همین طور اشیائی وجود داشته باشند که شیء جدیدی ترکیب می کنند. در مقابل این دسته، پاسخ های افراطی قرار دارند که یکی از این دو را رد می کنند. از یک طرف، نیهیلیسم این را رد می کند که اشیائی وجود دارند که شیء جدیدی را ترکیب می کنند، و از طرف دیگر کل گرایی این امکان را رد می کند که اشیائی وجود داشته باشند که شیء جدیدی را ترکیب نمی کنند. در واقع، از نظر نیهیلیسم هیچ دو شیئی وجود ندارند که شیء سومی را ترکیب کنند و از نظر کل گرایی به ازای هر دو شیء، شیء سومی وجود دارد که مرکب از این دو شیء است. وناينوآگن در این مقاله ابتدا چهار پاسخ اعتدالی به این پرسش را پیش می نهد و برای هر کدام مثال نقضی ارائه می کند - مثال نقض هایی که البته در برخی موارد مبتنی است بر پذیرفتنی بودن پاسخی که او خود در کتاب موجودات مادی (۱۹۹۰) ارائه می کند. او هم چنین دو پاسخ افراطی را بررسی می کند و استدلال می کند که هیچ کدام نمی توانند درست باشند. اما از آن جا که تنها دو نوع پاسخ افراطی می تواند وجود داشته باشد، به این نتیجه می رسد که پاسخ به این پرسش، که او آن را پرسش خاص ترکیب می نامد، باید پاسخی اعتدالی باشد. بنابراین، این مقاله تنها این نتیجه متواضعانه را دارد که پاسخ مناسب به پرسش خاص ترکیب پاسخی اعتدالی است، و ارائه پاسخ دقیق به این پرسش را به مجالی دیگر وامی گذارد.

<sup>۱</sup>. compose



یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

## پاسخ ونا اینواگن به پرسش خاص ترکیب

ونا اینواگن دو سال بعد از نوشتن این مقاله، در کتاب *موجودات مادی*<sup>۱</sup>، موضع مختار خود را پیش می‌نهد. پاسخ پاسخ او این است که تنها زمانی می‌توان از ترکیب چند شیء، شیء جدیدی به وجود آورد که این ترکیب یک موجود زنده به وجود بیاورد. به طور دقیق‌تر (با استفاده از نمادگذاری‌ای که در مقاله ونا اینواگن معرفی شده است):

$Y$  ای وجود دارد که  $X$ ها  $Y$  را ترکیب می‌کنند، اگر و تنها اگر

فعالیت  $X$ ها قوام‌بخش یک زندگی باشد (یا  $X$ ها تنها یک شیء باشند).

از بیان دقیق این که زندگی دقیقاً به چه معناست یا فعالیت  $X$ ها را چگونه باید فهمید می‌گذرم، چون مستلزم بحثی فنی و دشوار است و ونا اینواگن نیز به تفصیل به آن پرداخته است. اما به نظر می‌رسد درک شهودی از زندگی برای مقصود ما کفایت می‌کند. ما شهوداً به گربه من، سگ همسر، خود من و خود همسر زندگی نسبت می‌دهیم، اما به صندلی‌ای در IPM که من الان روی آن نشسته‌ام، میز رئیس من، و ماشین پورشه‌ای که دیشب در خیابان نیاوران دیدم، زندگی نسبت نمی‌دهیم. بنابراین گربه من زنده است و بر مبنای معیاری که ونا اینواگن در اختیار ما قرار می‌دهد شیئی است مرکب از اشیاء دیگر، اما میز من چنین نیست. بنابراین، من وجود دارم اما میز من وجود ندارد. اما این پاسخ در تناقض واضحی است با شهودهای روزمره ما. ما نه تنها عموماً بر این باوریم که سگ همسر من وجود دارد، بلکه بر این باوریم که صندلی من، میز رئیس من، و ماشین پورشه همشهری من هم وجود دارند. این مشکل را چگونه می‌توان حل کرد؟ پاسخی که معمولاً به این مشکل داده می‌شود این است که صندلی من در واقع یک شیء نیست، بلکه مجموعه‌ای از  $X$ ها است که صندلی -طور نظم یافته‌اند<sup>۲</sup>. این که این پاسخ تا چه حد قانع‌کننده است از محدوده این نوشتار خارج است و مطالعه بیشتر و تامل درباره آن را به خوانندگان محترم واگذار می‌کنم.

<sup>۱</sup>. Material beings

<sup>۲</sup>. Arranged table-wised



یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

## اهمیت پاسخ ونا اینواگن

«پارادکس‌های قوام مادی» مجموعه‌ای از پارادکس‌ها هستند که ساختاری نسبتاً شبیه به هم دارند. این پارادکس‌ها در تاریخ فلسفه نقش مهمی در بسط موضوعات مختلف فلسفی داشته‌اند. اهمیت چنین پارادکس‌هایی در بحث حاضر این است که پاسخ پیشنهادی ونا اینواگن می‌تواند پاسخی مناسبی به برخی از این پارادکس‌ها باشد. اما پیش از پرداختن به این پارادکس‌ها، لازم است نگاهی کوتاه بیندازیم به اهمیت فلسفی آن‌ها.

در طول تاریخ فلسفه تحلیلی، پارادکس‌ها نقش مهمی در پیشرفت نظریات مختلف فلسفی داشته‌اند؛ به این صورت که پارادکسی که مطرح شده به عنوان سنگ محک نظریات مختلف فلسفی در نظر گرفته می‌شده است و لاجرم اگر نظریه‌ای از عهده حل آن پارادکس بر نمی‌آمده، ارزش، اهمیت یا اقبال خود را از دست می‌داده است. مثلاً پارادکس دروغ‌گو<sup>۱</sup> را در نظر بگیرید: «جمله‌ای که مشغول خواندن آن هستید کاذب است». اگر این جمله کاذب باشد، صادق خواهد بود و اگر صادق باشد، کاذب خواهد بود. این پارادکس که از دوران باستان همواره مطرح بوده است یکی از عوامل اصلی پیشرفت‌های نظریات صدق در قرنهای بیستم و بیست و یکم بوده است. پارادکس راسل<sup>۲</sup> هم همین‌طور است. این پارادکس بیان می‌کند که مجموعه‌ای وجود دارد که اعضای آن، مجموعه‌هایی هستند که عضو خود نیستند؛ نام این مجموعه را  $S$  بگذارید. حال آیا  $S$  عضو خود هست؟ اگر عضو خود باشد بنابراین نمی‌تواند عضو خود باشد، زیرا طبق تعریف  $S$  مجموعه‌هایی بود که عضو خود نیستند. اما اگر عضو خود نباشد، باید عضو خود باشد زیرا تنهای ویژگی‌ای که لازمه عضویت در  $S$  است را دارد. این پارادکس نیز نقش مهمی در تحولات نظریه مجموعه‌ها<sup>۳</sup> داشت و به عنوان محکی برای نظریات مجموعه‌ای که طرح می‌شدند درآمد.

<sup>۱</sup>. Liar paradox

<sup>۲</sup>. Russell's paradox

<sup>۳</sup>. set theory



## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

پارادکس‌های قوام مادی هم چنین‌اند. در بسیاری از مباحثی که در متافیزیک طرح می‌شود می‌توان ربط و نسبتی بین آن نظریات و مسائلی که در پارادکس‌های قوام مادی طرح می‌شوند یافت. مثلاً، بحث دربارهٔ اجزاء زمانی را در نظر بگیرید. موجودات مختلف در زمان به پیش می‌روند، مثلاً من ده سال پیش وجود داشتم، اکنون که این جملات را می‌نویسم وجود دارم، و فردا هم وجود خواهم داشت – البته به شرط بقاء عمر. در واقع، همان‌طور که من در مکان گسترش یافته‌ام و اجزاء مختلف من مکان‌های مختلفی را اشغال کرده‌اند، در زمان هم گسترش دارم و در زمان‌های مختلف نیز وجود داشته‌ام، وجود دارم و وجود خواهم داشت. حال یکی از پرسشهای اساسی که مطرح می‌شود این است که این گسترش زمانی را چگونه باید توضیح داد. نظریات مختلفی طرح شده است که تلاش می‌کنند به این پرسش پاسخ دهند، و از جمله مهم‌ترین آن‌ها سه بعدی‌گرایی<sup>۱</sup> و چهاربعدی‌گرایی<sup>۲</sup> است. سه بعدی‌گرایان معتقدند که من به تمامه ده سال پیش وجود داشتم و دقیقاً همان من اکنون نیز وجود دارم<sup>۳</sup>. اما چهاربعدی‌گرایان معتقدند من مجموعه‌ای از اجزاء زمانی هستم که یک جزء من همان است که ده سال پیش وجود داشت و یک جزء من چیزی است که اکنون مشغول نوشتن این جملات است. مدافعان هر یک از این نظریات استدلال‌های مختلفی له خود و عیله نظریهٔ رقیب دارند، اما یکی از مسائلی که قطعاً باید حل کنند پارادکس‌های قوام مادی هستند، و این مسئله در بادی امر به نظر می‌رسد که به نفع چهاربعدی‌گرایان باشد.

از دیگر مسائلی که در متافیزیک مطرح است می‌توان به مسئلهٔ این‌همانی<sup>۴</sup> اشاره کرد. چه زمانی دو شیء با هم این‌همان‌اند؟ آیا دو شیء نااین‌همان می‌توانند ویژگی‌های دقیقاً یکسانی داشته باشند؟ آیا دو شیء که با هم این‌همان‌اند ضرورتاً این‌همان‌اند؟ پرسش آخر را در نظر بگیرید. فرض کنید  $X$  و  $Y$  دو شیء هستند که در زمان  $t$  در جهان واقع با هم این‌همان‌اند. آیا می‌توان زمان دیگری را تصور کرد،

<sup>۱</sup>. Three dimensionalism

<sup>۲</sup>. Four dimensionalism

<sup>۳</sup>. البته من ده سال پیش از سلول‌هایی تشکیل شده بودم که اکنون دیگر از آن‌ها تشکیل نشده‌ام؛ ممکن است تغییرات دیگری هم در من رخ داده باشد، مثلاً، یک انگشت من قطع شده باشد. چنین پیچیدگی‌هایی را اکنون کنار می‌گذارم.

<sup>۴</sup>. identity

ت<sup>۱</sup>، که این دو شیء این همان نباشند؟ در جهان‌های ممکن دیگر چطور؟ پاسخ بسیاری از فیلسوفان این است که این مسئله ضروری است و دو شیء اگر این همان باشند در همهٔ زمان‌ها و در همهٔ جهان‌های ممکن با هم این همان‌اند. اما الن گیبارد<sup>۱</sup> در مقالهٔ «این همانی امکانی»<sup>۲</sup> پارادکسی را مطرح کرد که در آن به نظر می‌رسد دو شیء در زمانی با هم این همان‌اند و در زمانی دیگر ناین همان (پارادکس مجسمه و کپه گل). حال این پارادکس - و برخی دیگر از پارادکس‌ها - مشکل مهمی برای این نظریه ایجاد می‌کنند و اگر کسی بتواند به طریقی آن را حل کند - مثلاً با موضعی در بحث از سه‌بعدی‌گرایی و چهاربعدی‌گرایی به آن پاسخ دهد - می‌تواند از ضرورت این همانی دفاع کند.

یکی دیگر از مسائلی که در متافیزیک مطرح است همین مسئله‌ای است که ون اینواگن در این مقاله پیش می‌نهد. چه زمانی از دو شیء مختلف می‌توان شیء جدیدی ساخت؟ پارادکس‌های قوام مادی در مکتوبات فلسفهٔ تحلیلی به عنوان یک شرط مهم برای پذیرفتنی بودن پاسخ به این سوال در نظر گرفته شده‌اند. پاسخی به این پرسش مقبول است که بتواند از عهدهٔ حل تمام این پارادکس‌های قوام مادی - یا تعداد بیشتری از آن‌ها - بریاید. اما این پارادکس‌ها چه هستند؟

کشتی تسئوس. کشتی معروف تسئوس را در نظر بگیرید. فرض کنید برای تعمیر این کشتی برخی از اجزاء آن را برمی‌دارند و با چیزهای دیگری جایگزین می‌کنند، به نحوی که در طول زمان تمام اجزاء آن جایگزین شده است. فرد دیگری این اشیاء را جمع می‌کند و در نهایت با همان اجزاء کهنه‌ی کشتی اولیه، کشتی دیگری، دقیقاً شبیه کشتی اولیه می‌سازد. حال پرسش این است که کشتی تسئوس کدام یک از این دو است، کشتی اول، یا کشتی دوم که با اجزاء اصلی کشتی اولیه ساخته شده است؟

مجسمه و کپه گل. فرض کنید مجسمه‌سازی در روز شنبه یک کپه گل در اختیار دارد - اجازه دهید نام آن را «کپه» بنهیم. این مجسمه‌ساز در روز یکشنبه از این کپه گل، مجسمه‌ای به شکل بودا می‌سازد و نام آن را «بودا» می‌گذارد. به نظر می‌رسد در روز یکشنبه تنها یک

<sup>۱</sup>. Allan Gibbard

<sup>۲</sup>. Contingent identity



## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

شیء در دستان مجسمه‌ساز وجود دارد، «کپه» در واقع همان «بودا» است. اما به نظر می‌رسد این این‌همانی مشکلاتی دارد. از جمله، کپه و بودا ویژگی‌های متفاوتی دارند و به نظر می‌رسد نمی‌شود شیئی با شیء دیگر این‌همان باشد، اما ویژگی‌های متفاوتی داشته باشند. اما کپه و بودا ویژگی‌های متفاوتی دارند، مثلاً کپه در روز شنبه وجود داشته اما بودا وجود نداشته است. همین‌طور می‌توان گفت در روز سه‌شنبه مجسمه‌ساز بودا را له می‌کند و آن را دوباره به شکل کپه گل درمی‌آورد. در این صورت هم کپه در روز سه‌شنبه وجود دارد اما بودا نه.

تیب و تیبیلز. فرض کنید من نام گربه خودم را «تیبیلز» می‌گذارم، و نام کل بدن او، منهای دمش، را «تیب». تیبیلز و تیب هر دو در روز شنبه وجود دارند و تیبیلز روبروی من، روی کاناپه، مشغول بازی است. فرض کنید روز یکشنبه، به خاطر یک بدشانسی، دم تیبیلز از بدنش جدا می‌شود و کاملاً از بین می‌رود. حال تیبیلز و تیب، در روز یکشنبه و بعد از بین رفتن دم، دقیقاً یک مکان را اشغال می‌کنند، در حالی که پیش از این این‌گونه نبود. اما به نظر اصلی پذیرفتنی می‌رسد که هیچ دو شیء جداگانه‌ای نمی‌توانند دقیقاً یک مکان مادی را اشغال کنند.

یکی از مزایای موضع مختار و نااین‌واگن درباره پرسش خاص ترکیب این است که می‌تواند پاسخ مناسبی به برخی از پارادوکس‌های قوام مادی باشد. کشتی تسئوس را در نظر بگیرید. از نظر و نااین‌واگن اساساً کشتی وجود ندارد و تنها Xهایی وجود دارند که کشتی -طور نظم یافته‌اند. بنابراین، با تغییر اجزاء کشتی اولیه و ساخت کشتی دوم، تنها چیزی که در عالم تغییر کرده این است که نظم Xها تغییر یافته است. نه کشتی‌ای وجود داشته و نه کشتی دومی به وجود آمده است، لذا اساساً این مسئله مطرح نمی‌شود تا بخواهیم برای آن راه‌حلی بیابیم. مسئله مجسمه و کپه گل هم به همین صورت حل می‌شود. اساساً مجسمه و کپه گلی وجود ندارد، آنچه وجود دارد Xهایی هستند که مجسمه -طور یا کپه گل -طور نظم یافته‌اند. در مورد تیب و تیبیلز هم این‌طور حل می‌شود که هرچند تیبیلز وجود دارد، اما تیب یک موجود زنده نیست (بخشی از یک موجود زنده است) و لذا این مشکل به وجود نخواهد آمد.



مقاله «یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟» یکی از اصلی ترین منابع در این موضوع است و تا آنجا که اطلاع دارم، پرسش خاص و همین طور پرسش عام ترکیب برای نخستین بار، در همین مقاله مطرح شد. پس از آن حجم عظیمی از نوشته های فلسفی در متافیزیک تحلیلی به این موضوع اختصاص یافت و تاکنون نیز فیلسوفان درباره این موضوع مقاله می نویسند.

## اول

این حقیقت که پارادکس ها و تخالف های<sup>۱</sup> حل نشده ای درباره اشیاء مادی<sup>۲</sup> وجود دارد، نشان می دهد که مسائل متافیزیکی عمیق و لاینحلی درباره این اشیاء وجود دارد. معروف ترین این پارادکس ها درباره مصنوعات است که از میان آن ها مشهورترینشان معمای کشتی تسئوس<sup>۳</sup> است. معماهای دیگری نیز وجود دارد که درباره اندامواره های<sup>۴</sup> زنده اند. اگر دم یک گربه جدا شود، طبیعی به نظر می رسد این اتفاق را به گونه ای توصیف کنیم که مستلزم مساوی شدن این گربه با یک جزء سره<sup>۵</sup> پیشین خود است – این توصیف در تضاد با این اصل وجهی قابل قبول است که دو شیء مجزا از هم نمی توانند با هم مساوی شوند. یا گربه ای را در نظر بگیرید که در زمان  $t$  از اتم هایی تشکیل شده است که به نحو خاصی نظم یافته اند؛ حال منطقاً ممکن است که دقیقاً همین اتم ها در زمان دیگری جز  $t$ ، به شکل گربه نظم یابند و لذا گربه دیگری شکل دهند؛ اما این ظاهراً بدان معنا است که اشیاء مادی کوچکی می توانند در زمان  $t$  یک شیء مادی بزرگ را شکل دهند و در زمان دیگری، با وجود این که دقیقاً به همان شکل نظم یافته اند، شیء دیگری را تشکیل دهند. چنین امری چگونه ممکن است؟

<sup>۱</sup>. antinomy

<sup>۲</sup>. material beings

<sup>۳</sup>. Ship of Theseus

<sup>۴</sup>. organism

<sup>۵</sup>. Proper part



همه، یا تقریباً همهٔ تخالف‌ها و پارادکس‌هایی که موضوع مطالعهٔ فلسفی اشیاء مادی هستند مربوطاند به مفهوم جزئیت<sup>۱</sup>. من معتقدم، هرچند در این مقاله برای آن استدلال نمی‌کنم، بیشتر معماهای متافیزیکی دربارهٔ اشیاء مادی برای کسی که درک صحیحی از این دارد که جزء شیء دیگری بودن به چه معناست، می‌تواند راه‌حل واضحی داشته باشند. در این مقاله به دنبال ارتقاء فهم خود از این مفهوم هستم.

من به مسئلهٔ مفهوم جزئیت به طریقی غیر مستقیم خواهم پرداخت. مفهومی پارشناسانه<sup>۲</sup> وجود دارد که به نظر می‌رسد تأمل دربارهٔ آن ساده‌تر است تا تأمل دربارهٔ جزئیت. (منظور من از مفهوم پارشناسانه مفهومی است که می‌توان تعریف پیش‌پاافتاده‌ای<sup>۳</sup> برای آن بر مبنای جزئیت ارائه کرد). من این مفهوم را ترکیب<sup>۴</sup> می‌نامم. به چند مثال توجه کنید. خانه‌ای را در نظر بگیرید که تماماً از آجر ساخته شده است. بنابراین، این خانه مرکب است از این آجرها. حال اگر اشیائی نظیر نیمهٔ شمالی و نیمهٔ جنوبی خانه وجود داشته باشند، خانه مرکب از این اشیاء خواهد بود، و هر کدام از آن‌ها نیز خود مرکب از آجرهایی خاص خواهند بود. یک سوم شرقی، یک سوم میانی، و یک سوم غربی نیز هر کدام تشکیل دهندهٔ خانه هستند. همچنین خانه مرکب است از مولکول‌های خاصی، و همین‌طور از برخی اتم‌های خاص، و همین‌طور ذرات زیراتمی خاصی. این مثال‌ها باید به لحاظ شهودی نشان دهند که ترکیب چیست.

اکنون تعریف صوری ترکیب بر مبنای جزئیت را ارائه خواهم کرد. با کمی مفاهیم تکنیکی شروع خواهم کرد.

---

<sup>۱</sup>. parthood

<sup>۲</sup>. mereologic

<sup>۳</sup>. trivial

<sup>۴</sup>. composition



## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

عباراتی نظیر «Xها»، «Yها» و «Zها» را متغیرهای جمع<sup>۱</sup> می‌نامیم. این عبارات قرار است بیان‌گر عبارت انگلیسی «they» باشند، همان‌طور که متغیرهای مفرد<sup>۲</sup> «X»، «Y» و «Z» بیان‌گر عبارت انگلیسی «it» هستند. متغیرهای مفرد با محمول‌های n تایی ترکیب می‌شوند تا جملات بازی<sup>۳</sup> نظیر «X، Y را دوست دارد» بسازند. متغیرهای جمع با محمول‌های «چندتایی متغیر<sup>۴</sup>» ترکیب می‌شوند تا جملات بازی نظیر «Xها با Yها معاشرت می‌کنند» بسازند. (همین‌طور ممکن است هر دو نوع متغیرها در یک جمله واحد ظاهر شوند: «Xها علیه Y توطئه می‌کنند»). متغیرهای جمع با دو سور جمع<sup>۵</sup> مسور می‌شوند: «به ازای برخی Xها<sup>۶</sup>» و «به ازای همه Xها<sup>۷</sup>». جملات بازی که n متغیر باز دارند روابط n-متغیره را نشان می‌دهند: «X، Y را بیشتر از آن که Z را دوست دارد، دوست می‌دارد» بیانگر یک رابطه دو موضعی<sup>۸</sup> است. جملات بازی که از محمولات چندتایی متغیر<sup>۹</sup> ساخته می‌شوند بیانگر نوعی از روابط هستند که معمولاً «چندتایی<sup>۱۰</sup>» نامیده می‌شوند: «Xها متعلق به یک حزب هستند» بیانگر یک رابطه «چندتایی» است. (آنچه بیان شد تا حدی مغشوش و گیج‌کننده است؛ این مسئله تا حدود زیادی می‌تواند حل شود اما اینجا به حل آن نخواهم پرداخت).

<sup>۱</sup>. plural variable

<sup>۲</sup>. singular variable

<sup>۳</sup>. open sentence

<sup>۴</sup>. variably polyadic

<sup>۵</sup>. plural quantifier

<sup>۶</sup>. for some xs

<sup>۷</sup>. for any xs

<sup>۸</sup>. binary relation

<sup>۹</sup>. variably polyadic relation

<sup>۱۰</sup>. multigrade



یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

تعریف ما از ترکیب دو مرحله دارد:

۱.  $\lambda$  مجموع<sup>۱</sup>  $X$ ها است اگر و تنها اگر  $X$ ها اجزای  $\lambda$  باشند و هر جزئی از  $\lambda$  حداقل با یکی از  $X$ ها هم‌پوشی<sup>۲</sup> دارد (جزء مشترکی دارد).

۲.  $\lambda$  مرکب از  $X$ ها است اگر و تنها اگر  $\lambda$  مجموع  $X$ ها است و هیچ کدام از  $X$ ها هم‌پوشی ندارند.<sup>[۱]</sup>

به باور من، این تعریف از ترکیب نهایتاً از وایتهد<sup>۳</sup> است. دو مرحله تعریف به وضوح می‌توانند با هم آمیخته شوند تا تعریف واحدی از «ترکیب» به دست دهند، اما ما از مفهوم «مجموع» که در مرحله اول معرفی شد هم استفاده خواهیم کرد.

این پرسش موضوع اصلی ما خواهد بود: فرض کنید کسی اشیاء مادی نا-هم‌پوشانی،  $X$ ها، در اختیار دارد؛ این فرد چه باید بکند - چه می‌تواند بکند - تا شیء جدیدی مرکب از  $X$ ها پدید آید؟ (از نظر من به لحاظ آموزشی مفید است که پرسش را به صورت «عملی» مطرح کنیم، به صورتی که پرسشگر را وادار می‌دارد اعمال مختلفی را در نظر آورد. اما این نوع طرح سؤال نباید باعث این فرض شود که  $X$ ها [ضرورتاً] اشیائی هستند که انسان می‌تواند در آنها دخل و تصرف کند.  $X$ ها ممکن است کوارک‌ها یا ستاره‌ها باشند - یا اعضای از مجموعه‌هایی بسیار نامتجانس از اشیاء مادی - مانند آجر یا اجزاء اسباب‌بازی. البته، برای ارائه پاسخی قابل قبول به این پرسش نباید از مفاهیم پارشناسانه استفاده کرد. اگر بگوییم «کاری کنیم که چیزی مرکب از  $X$ ها به وجود بیاید یا کاری کنیم که چیزی مجموع  $X$ ها باشد»، پاسخ مناسبی نداده‌ایم.

<sup>۱</sup>. sum

<sup>۲</sup>. overlap

<sup>۳</sup>. Alfred North Whitehead (1861 – 1947)



## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

من این پرسش را «پرسش خاص ترکیب»<sup>۱</sup> می‌نامم. در نظر داشتن این نکته مهم است که پاسخ به «پرسش خاص ترکیب» به ما نخواهد گفت که ترکیب چیست. پاسخ به این پرسش تنها به ما خواهد گفت کی، یا تحت چه شرایطی، ترکیب رخ داده است. این نکته آنقدر مهم است که کمی از بحث منحرف شویم و آن را بررسی کنیم. فرض کنید شما پاسخی به «پرسش خاص ترکیب» دارید؛ چیزی شبیه به این:

• برای این که Xها ترکیب شوند تا چیزی پدید آید، باید (و تنها باید) آنها را تحت رابطه چندگانه<sup>۲</sup> خاص R قرار دهید.

در این صورت شما می‌توانید جمله «Yای وجود دارد که مرکب از Xها است» را از گفتمان<sup>۳</sup> خود حذف کنید. می‌توانید آن را با «Xها در رابطه R با هم قرار دارند» جایگزین کنید. اما در این صورت شما در موقعیتی نیستید که هر ارجاعی به ترکیب را از گفتمان خود حذف کنید. مثلاً، نمی‌توانید جمله‌ای شبیه به جمله «به ازای هر Y، اگر Y خاصیت F را داشته باشد آن گاه Y مرکب از Xها نیست» را از گفتمان خود حذف کنید، زیرا شبیه به جمله قبل نیست. اگر بخواهید همه ارجاعات به ترکیب را از گفتمان خود حذف کنید، باید جمله‌ای داشته باشید که بتوانید جایگزین جمله «Y مرکب است از Xها» کنید – البته جمله‌ای که در آن «Y» متغیر آزاد باشد. پاسخ به «پرسش خاص ترکیب» چنین امکانی را برای ما فراهم نمی‌سازد.

فرض کنید ما پرسش «ترکیب چیست؟» را «پرسش عام ترکیب»<sup>۴</sup> می‌نامیم. «پرسش عام ترکیب» به وضوح با این پرسش مرتبط است که «چگونه می‌توانیم ارجاع به ترکیب را در گفتمان خود حذف کنیم؟». (در یک فهم از تحلیل فلسفی، این دو پرسش با هم یکی هستند.) پرسش از این که چگونه می‌توان همه ارجاعات به ترکیب را از گفتمان خود حذف کرد، پرسش از این است که چگونه می‌توان همه

<sup>۱</sup>. Special Composition Question

<sup>۲</sup>. multigrade

<sup>۳</sup>. discourse

<sup>۴</sup>. The General Composition Question

جملاتی نظیر « $y$  مرکب از  $x$ ها است» را از گفتمان خود حذف کرد. بنابراین، همان‌طور که دیدیم، پاسخ به «پرسش خاص ترکیب» پاسخ به «پرسش عام ترکیب» نیست. به همین دلیل است که «پرسش خاص ترکیب» این پرسش نیست که «ترکیب چیست؟». و به همین دلیل است که این پرسش بیشتر شبیه به این پرسش است که «تحت چه شرایطی ترکیب رخ می‌دهد؟». یک تمثیل از ریاضیات را در نظر بگیرید. من می‌توانم به شما بگویم کی، یا تحت چه شرایطی، یک عدد یک معکوس<sup>۱</sup> (واحد) دارد: زمانی که آن عدد ۰ نیست. اما این اطلاعات به شما نمی‌گوید «معکوس» چیست، یا معکوس عددی خاص بودن برای یک شیء خاص چیست. توجه کنید که با اطلاعاتی که به شما دادم، می‌توانید « $y$  ای وجود دارد که  $y$  معکوس  $x$  است» را از گفتمان خود حذف کنید: می‌توانید آن را با « $x$ ، ۰ نیست» جایگزین کنید. اما با این اطلاعات نمی‌توانید هر ارجاعی به «معکوس» را در گفتمان خود حذف کنید. برای این کار، باید جمله‌ای داشته باشید که آن را به جای « $y$  معکوس  $x$  است» بنشانید. (البته،  $y=1/x$  چیزی است که شما به آن نیاز دارید).

من تنها به این دلیل به «پرسش عام ترکیب» اشاره کردم که آن را از «پرسش خاص ترکیب» متمایز کنم، و اشاره کنم که این پرسش از «پرسش خاص ترکیب» بسیار مشکل‌تر است. ما بر «پرسش خاص ترکیب» تمرکز خواهیم کرد. «پرسش خاص ترکیب» از «پرسش عام ترکیب» ساده‌تر است<sup>۲</sup>، اما ساده نیست. این پرسش آن‌قدر مشکل‌هست که قصد ندارم در این مقاله پاسخی برای آن ارائه کنم؛ تنها کاری که خواهم کرد رد کردن برخی از پاسخ‌هایی است که رضایت‌بخش نیستند.

پیش از این گفتم که به مفهوم جزئیت به طور غیر مستقیم خواهم پرداخت. آن‌جا به این مسئله اشاره می‌کردم که به مفهوم جزئیت از طریق مفهوم ترکیب خواهم پرداخت. برای این که امیدی واهی ایجاد نکنم، باید به این نکته اشاره کنم که پاسخی به «پرسش خاص ترکیب»، حتی اگر آن را در دسترس خود داشتیم، به ما نمی‌گفت که جزئیت چیست. این نتیجه واضح این حقیقت است که پاسخی به «پرسش خاص ترکیب» به ما نخواهد گفت که ترکیب چیست. جزئیت و ترکیب به طور پیش پا افتاده‌ای متقابلاً قابل تعریف‌اند. دیدیم که چگونه می‌توان ترکیب را بر مبنای جزئیت تعریف کرد. با داشتن ترکیب، می‌توان جزئیت را این‌گونه تعریف کرد:

<sup>۱</sup>. reciprocal



• X جزئی از Y است اگر و تنها اگر Zهایی وجود داشته باشند که Y مرکب باشد از X و Zها.

فقط پاسخ دادن به «پرسش عام ترکیب» است که می‌تواند این تعریف را به توضیحی برای جزئیت تبدیل کند. اما پاسخ به «پرسش خاص ترکیب» چیزی درباره جزئیت به ما خواهد گفت: تحت چه شرایطی جزئیت رخ می‌دهد. یعنی، اگر به طور کلی بدانیم تحت چه شرایطی ترکیب رخ می‌دهد، به سادگی می‌توانیم بگوییم تحت چه شرایطی شیئی جزء سره چیزی است. (البته، یک شیء همیشه جزء نا-سره<sup>۱</sup> چیزی است.) شیء X جزء حقیقی چیزی است اگر و تنها اگر Zهایی باشند که یکی از آنها متمایز از X است و آن شیء مرکب است از X و Zها.

تقریباً آماده‌ام که به «پرسش خاص ترکیب» پردازم. اما پیش از آن باید اشاره کنم که در ادامه این مقاله ادعایی بحث برانگیز را درباره اشیاء مادی، مفروض خواهم انگاشت: اینکه اشیاء مادی سه بعدی<sup>۲</sup> هستند و اکیداً<sup>۳</sup> در زمان پویش می‌کنند<sup>۴</sup>. مثلاً، فرض می‌کنم که یک گربه، یک شیء سه بعدی است (و یک «کرم زمانی-مکانی»<sup>۵</sup> نیست، کرم زمانی-مکانی هرچه که می‌خواهد باشد). و فرض می‌کنم که گربه سه بعدی‌ای که سه ماه پیش، نزد دام‌پزشک بردم با گربه سه بعدی‌ای که هفته پیش به من پنجول کشید این همان<sup>۶</sup> است. (ممکن است گفته شود گربه‌ای که سه ماه پیش نزد دام‌پزشک بردم و گربه‌ای که هفته پیش به من پنجول کشید ویژگی‌های متفاوتی دارند و و لذا نمی‌توانند این همان باشند. پاسخ من این است که آن گربه ویژگی‌های متفاوتی در زمان‌های متفاوت داشته است.) من این دیدگاه را

---

<sup>۱</sup>. improper part

<sup>۲</sup>. three-dimensional

<sup>۳</sup>. strictly

<sup>۴</sup>. persist

<sup>۵</sup>. space-time worm

<sup>۶</sup>. identical

در برابر دیدگاهی قرار می‌دهم که می‌گوید دو گربه سه بعدی – یا دو تکه-گربه<sup>۱</sup> – در تاریخچه من وجود دارند که یکی در نقطه‌ای از زمان در سه ماه پیش قرار می‌گیرد و دیگری در نقطه‌ای در هفته پیش، و این دو شیء سه بعدی هر دو تکه‌ای<sup>۲</sup> از یک شیء چهار-بعدی<sup>۳</sup> هستند.

برای موجه کردن این فرض، به سه حقیقت اشاره می‌کنم: (۱) به گمان من این فرض صحیح است؛ (۲) دیدگاه رقیب به نظرم نا-مقبول است؛ و (۳) نمی‌توانم در یک مقاله همه کارهای عالم را انجام دهم. مایلم که از دیدگاه «سه-بعدی‌گرایی»<sup>۴</sup> درباره اشیاء مادی دفاع کنم، اما انجام چنین کاری هدف من در این مقاله نیست. هر کس که «چهار-بعدی‌گرایی»<sup>۵</sup> یا نظریه آن را جدی می‌گیرد می‌تواند نتیجه این مقاله را به صورتی شرطی در نظر بگیرد: اگر گربه‌ها و اشیائی مانند آنها سه-بعدی هستند و اکیداً در زمان پویش می‌کنند، آن‌گاه ترکیب باید چنین و چنان خصوصیتی داشته باشد. چهار بعدی‌گرایان، وقتی نتیجه آن را دیدند، ممکن است کاملاً از نتیجه شرطی من خشنود باشند.

در ادامه صحبت از مفروضات بحث برانگیز، باید بگویم در این مقاله هم‌چنین فرض می‌کنم که شما و من، یعنی انسان‌ها، مرد و زن، اشیاء مادی هستیم – اشیائی که شما در اطراف خود می‌بینید که لباس پوشیده‌اند، از گوشت و استخوان و خون تشکیل شده‌اند، و معمولاً شبیه مجسمه‌هایی هستند که از انسان‌ها ساخته می‌شوند. من این فرض را نیز همان‌طور موجه می‌کنم که فرض درباره سه بعدی بودن اشیاء را موجه کردم. اگر شما این فرض را نمی‌پذیرید، احتمالاً تمایل خواهید داشت تا استدلال‌ها را طوری در نظر بگیرید که در آنها

---

۱. cat-slice

۲. slice

۳. four-dimensional

۴. three-dimensionalism

۵. four-dimensionalism



یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

هر چه درباره انسان گفته می شود با چیزهایی درباره بدن انسان - یا گربه - جایگزین شده باشد. من چنین استدلال‌هایی را کم تر از استدلال‌هایی که خود قصد دارم ارائه کنم، قانع کننده یافته‌ام<sup>[۳]</sup>، اما شما ممکن است طور دیگری فکر کنید. حال اجازه دهید برخی پاسخ‌ها به «پرسش خاص ترکیب» را بررسی کنیم.

## دوم:

پاسخ (۱): اتصال<sup>۱</sup>

• برای این که شیئی مرکب از Xها به وجود بیاید، فرد باید، و تنها باید، آن‌ها را در اتصال با هم قرار دهد؛ اگر Xها به هم متصل باشند شیئی هست که مرکب از آن‌ها است و اگر به هم متصل نباشند چیزی مرکب از آن‌ها نیست.

من فرض می‌کنم می‌دانیم متصل بودن دو شیء به هم چیست<sup>[۴]</sup>. (به لحاظ فنی چنین فرض می‌کنیم که هر شیئی به خود متصل است، و فرض می‌کنیم دو شیء به هم متصل اند اگر با هم هم‌پوشی نداشته باشند.) به ازای هر Xهایی، رابطه‌ای دو موضعی وجود دارد که بین Y و Z برقرار است تنها در صورتی که Y و Z از بین Xها هستند و در اتصال با هم هستند: این رابطه را رابطه اتصال بین Xها می‌نامیم. Xها به هم متصل اند اگر رابطه اتصال بین هر دو جزء Xها برقرار باشد. به عنوان مثال، چهار بلوک را که به صورت زیر و در فضای خالی قرار گرفته‌اند در نظر بگیرید:



<sup>۱</sup>. contact





## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

همه شش بلوک به هم متصل نیستند. بلوک‌هایی که با اعداد فرد مشخص شده‌اند به هم متصل‌اند. بلوک‌های مربعی که با اعداد فرد مشخص شده‌اند نیز به هم متصل‌اند. (جمله پیشین «صادق خواهد بود» حتی اگر تنها یک بلوک مربع که با عدد فرد مشخص شده است وجود می‌داشت.) بلوک‌هایی که با اعداد زوج مشخص شده‌اند نیز به هم متصل‌اند. بلوک‌های مربعی شکل به هم متصل نیستند. بلوک‌های مستطیل به هم متصل نیستند. («X به Y متصل است» بین هر دو بلوک مستطیل برقرار است، اما «X و Y از بلوک‌های مستطیل شکل هستند و به هم متصل‌اند» - یعنی رابطه اتصال بین بلوک‌های مستطیل - برقرار نیست: بین ۳ و ۷ یا بین ۳ و ۹ برقرار نیست. چنین مواردی است که باعث می‌شود تعریف پیچیده باشد.) بلوک‌های ۳، ۵ و ۷ به هم متصل‌اند.

پاسخ اتصال به «پرسش خاص ترکیب» به چنین معنایی از «اتصال» اشاره دارد. اگر پاسخ اتصال صحیح باشد، در شرایطی که در بالا تصویر شد علاوه بر شش بلوک، حداقل هفت شیء دیگر نیز وجود دارد - شاید بتوان آن‌ها را دسته‌های بلوک نامید. «چرا حداقل؟ چرا نگوئیم دقیقاً هفت شیء؟» خب، حداقل به این دلیل که این بلوک‌ها ممکن است اجزائی داشته باشند که نشان داده نشده‌اند. اما حتی اگر این بلوک‌ها هیچ جزء سره‌ای نداشته باشند، پاسخ اتصال، با پذیرش این فرض که به ازای هر X‌هایی، Xها (در هر زمانی) حداکثر یک شیء را ترکیب می‌کنند، مستلزم این خواهد بود که دقیقاً هفت شیء در این تصویر وجود دارد. (به بیان دقیق‌تر، اگر نخواهیم چنین فرضی را بپذیریم، باید در تعریف خود از ترکیب می‌گفتیم «یک مجموع<sup>۱</sup>» به جای «مجموع<sup>۲</sup>». نک به پانوش ۱) از این فرض می‌توان به طرق متفاوتی دفاع کرد. به عنوان مثال، این فرض از اصل این‌همانی تمایزناپذیرها<sup>۳</sup>، به همراه این اصل که ویژگی‌های اشیاء مرکب کاملاً با ویژگی‌ها و روابط اجزاء آن متعین می‌شود به دست می‌آید. اما شاید این دو اصل به اندازه نتیجه‌ای که از آن‌ها به دست می‌آید واضح نباشند. در ادامه، بدون بحث بیشتری، فرض خواهیم کرد که به ازای هر X‌هایی، در هر زمان حداکثر یک شیء مرکب از Xها خواهد بود.

<sup>۱</sup>. a sum

<sup>۲</sup>. the sum

<sup>۳</sup>. Identity of Indiscernibles



## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

اتصال جذائیتی شهودی دارد. به نظر درست می‌رسد بگوییم اگر کسی ده هزار بلوک چوبی داشته باشد که هیچ یک از آن‌ها با هم اتصالی ندارند، چیزی وجود ندارد که مرکب از آن ده هزار بلوک باشد. همچنین به نظر درست می‌رسد اگر بگوییم اگر فرد با آن‌ها مدلی از کاخ باکینگهام بسازد (بدون این که از چیزی برای چسباندن آن‌ها استفاده کنم) آن‌گاه فرد چیز جدیدی به وجود آورده که مرکب از آن ده هزار بلوک چوبی است: یک مدل کاخ باکینگهام. اما این پاسخ در موارد ساده‌تر کم‌تر قانع‌کننده به نظر می‌رسد. اگر من دو مکعب داشته باشم و آن‌ها را طوری با هم در اتصال قرار دهم که یک ضلع هر کدام به دیگری متصل شده باشد، آیا من چیز جدیدی به وجود آورده‌ام، چیزی که حجم آن دو برابر هر کدام از مکعب‌ها است؟ یا من تنها چینش اشیاء روی زمین را تغییر داده‌ام بدون اینکه چیزی به آن بیفزایم؟ اگر در بازی بیلارد من باعث شوم توپ سفید از هشت توپ جدا شود، آیا باعث شده‌ام یک شیء از بین برود؟ ممکن است تصور شود که پاسخی ازلی و ابدی به این پرسش‌ها وجود ندارد و – بر فرض این که چنین پرسش‌هایی ارزش پاسخ دادن داشته باشند – پاسخ به آن‌ها تنها مبتنی بر قرارداد است. اما به نظر من مواردی وجود دارند که در آن‌ها صرف اتصال برای به وجود آمدن یک شیء جدید کافی نیست.

فرض کنید من و شما با هم دست می‌دهیم. آیا شیء جدیدی در آن لحظه به وجود می‌آید که شبیه مجسمه‌ای از دو انسان است که با هم دست می‌دهند؟ شیئی که من و شما اجزاء آن هستیم و به محض این که دست ما از هم جدا می‌شود از بین می‌رود؟ آیا دست دادن ما شیئی را به وجود می‌آورد که دقیقاً در فضایی قرار می‌گیرد که ما دو نفر اشغال کرده‌ایم؟ به نظر من چنین نیست. غیر از این که ما با هم اتصال داریم، چیزی وجود ندارد که مرکب از من و شما باشد. یا، حداقل، اگر من و شما شیء جدیدی را می‌سازیم این بدین خاطر نیست که ما به هم متصلیم. برخی فیلسوفان فکر می‌کنند هر دو شیء نا-هم‌پوشانی چیز جدیدی می‌سازند، و این فیلسوفان خواهند گفت هنگامی که من و شما با هم دست می‌دهیم شیء جدیدی وجود دارد که مجموع من و شما است و فضایی که اشغال می‌کند مجموع فضایی است که من و شما هر یک به تنهایی اشغال می‌کنیم. اما مطابق دیدگاهی که این فیلسوفان از آن دفاع می‌کنند مجموع من و شما در زمانی به وجود نمی‌آید که من و شما با هم دست می‌دهیم؛ بلکه این مجموع در تمام زمانی که من و شما هر دو وجود داشته‌ایم وجود داشته است. (به نظر می‌رسد منطقاً ممکن است که بگوییم شما و من قبل از این که با هم اتصال برقرار کنیم مجموعی داشته‌ایم، و



## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

مجموع دیگری بعد از این که اتصال برقرار کرده‌ایم که دقیقاً در همان زمان برقراری اتصال به وجود آمده است. اما این فرضیه را به سختی می‌توان پذیرفت و من مطمئنم در واقعیت کسی آن را نمی‌پذیرد.) این فیلسوفان خواهند گفت تنها تغییری که در این مجموع به وجود آمده است هنگامی که من و شما با هم دست داده‌ایم این است که این شیء از یک شیء پاره پاره<sup>۱</sup> به یک شیء متصل تغییر کرده است. (یک شیء متصل شیئی است که «همه آن در یک قطعه است»؛ به ازای هر Xهایی، اگر چیزی مرکب از Xها است، آن گاه آن Xها به هم متصل‌اند. یک شیء پاره پاره شیئی است که غیر-متصل است.) این تئوری ای نیست که ما اکنون بررسی می‌کنیم. ما آن تئوری را بررسی خواهیم کرد. تئوری ای که اکنون بررسی می‌کنیم بر این است که شیئی که شما و من تشکیل می‌دهیم زمانی به وجود می‌آید (دوباره به وجود می‌آید: ممکن است قبلاً چندین بار به وجود آمده باشد) که من و شما با هم اتصال برقرار می‌کنیم.

یکی از باورهای اساسی من این است که این تئوری غلط است و غلط بودن آن به هیچ معنایی بر مبنای قرارداد نیست. من این تزا نمی‌توانم اثبات کنم، زیرا گزاره‌ای قانع‌کننده‌تر از خودش نمی‌شناسم که بتوانم بر مبنای چنان گزاره‌ای آن را اثبات کنم. اینجا تنها به این قناعت می‌کنم که که به مشکلات متافیزیکی ای اشاره کنم که اگر شما با من دربارهٔ اتصال مخالف باشید با آن‌ها روبرو خواهید بود، اما من با آن‌ها روبرو نیستم. فرض کنید من با آرنجم زانوی شما را لمس می‌کنم. آیا شیئی که در اثر این اتصال به وجود می‌آید متفاوت با شیئی است که هنگامی که ما با هم دست می‌دهیم به وجود می‌آید؟ آیا وقتی با هم دست می‌دهیم هر بار شیء جدیدی ساخته می‌شود یا همان شیء دوباره به وجود می‌آید؟ ممکن است باور کنیم این پرسش‌ها پاسخی دارند. (فیلسوفانی که در بند قبل به آن‌ها اشاره کردم قطعاً خواهند گفت شیئی که من و شما هنگامی که دست می‌دهیم تشکیل می‌دهیم همان شیئی است که هنگامی که آرنج من زانوی شما را لمس می‌کند به وجود می‌آید. اما اگر شما به خلاف آن فیلسوفان باور داشته باشید که وجود شیئی که مجموع من و شما است در زمانی مشخص وابسته به متصل بودن من و شما به هم است، بسیار دور از ذهن است که بتوانید چنین موضعی را بپذیرید.) من

<sup>۱</sup> scattered object



## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

خوشحالم که موضعی دارم که کمک می کند دچار چنین مشکلاتی نشوم. به هر حال، من این موضع را بدین خاطر اختیار نکردم که از چنین مشکلاتی فرار کنم. من آن را برگزیدم زیرا با تأمل در این موضوع به این نتیجه رسیدم که این موضع درست است.

تا اینجا تنها درباره مواردی صحبت کردیم که دو انسان با هم اتصال می یابند. تأمل درباره موارد پیچیده تر اتصال انسان ها به یکدیگر (مثلاً هنگامی که دو نفر تانگو می رقصند) مراقب می کند که هر تعداد از انسان ها را که در نظر بگیریم اتصال آن ها به یکدیگر شیء جدیدی را به وجود نمی آورد. بنابراین، رابطه "Xها با هم در t با هم اتصال برقرار کردند" همان رابطه "Xها چیز جدیدی ترکیب کردند" نیست (زیرا این دو حتی با هم هم مصداق هم نیستند). به هر حال، این بدان معنا نیست که هیچ گاه هنگامی که دو شیء با هم اتصال برقرار می کنند شیء جدیدی به وجود نمی آید. این تنها بیان این حقیقت است که اتصال برقرار کردن آن ها با یکدیگر توضیح کاملی از به وجود آمدن شیء جدیدی نیست.

پاسخ (۲): چسباندن<sup>۱</sup>

- برای این که شیئی مرکب از Xها به وجود بیاید، فرد باید، و تنها باید، آن ها را به هم بچسباند.

برای جدا کردن دو شیء مادی عادی در ابعاد متوسط که به هم متصل اند اغلب نیازی به وارد کردن نیروی بیش از آنچه برای حرکت دادن آن در صورتی که به هیچ شیء دیگری متصل نبود نیست. بنابراین معمولاً اتصال ارتباط بسیار ناپایداری است، و لذا ممکن است ما را به این نتیجه برساند که اشیائی که فقط با هم در اتصال اند به معنی دقیق کلمه یکی نشده اند. به طور عام تر و انتزاعی تر، انسان ممکن است به این نتیجه برسد که اگر قرار است شیئی مرکب از Xها باشد، آرایش Xها باید یکی از پایدارترین آرایش های ممکن بین Xها باشد: اگر نیروی بسیار اندک می تواند موقعیت Xها نسبت به یکدیگر را به طور اساسی تغییر دهد، آن گاه انسان می تواند چنین نتیجه

<sup>۱</sup>. fastening



## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترو و اینواگن

بگیرد که Xها شیء جدیدی را ترکیب نکرده‌اند؛ اگر جهت کشش یک نیرو بسیار بی‌ربط به این باشد که چه تغییر اساسی در Xها به وجود می‌آید، می‌توان نتیجه گرفت که شیء دیگری وجود ندارد که مرکب از Xها باشد.

فرض کنید دو شیء به هم متصل‌اند و فرض کنید آن‌ها چنان به هم متصل شده‌اند که در میان همه نیروها و جهات نیروهایی که ممکن است به یکی یا هر دو آن‌ها وارد شود، حد/کثر تعدد/اندکی می‌تواند آن‌ها را بدون شکستن یا تغییر شکل دادن یا هرگونه آسیب دیگری از هم جدا کنند. در این صورت می‌گوییم این دو شیء چسبیده‌اند یا به هم چسبیده‌اند. (اگر بدانیم دو شیء در چه شرایطی به هم چسبیده خواهند بود، آن‌گاه می‌توانیم توضیحی کلی بدهیم که چه موقع Xها به هم چسبیده خواهند بود: تنها به این نیاز داریم از ابزاری استفاده کنیم که برای تعریف "Xها به هم متصل‌اند" استفاده کردیم. علاوه بر این، فرض می‌کنیم که هر شیئی به خود چسبیده است و دو شیء تنها زمانی به هم چسبیده‌اند که با هم هم‌پوشی نداشته باشند.) مثلاً، اگر پیچی درون مهره‌ای قرار گرفته باشد، آن‌گاه پیچ و مهره به هم چسبیده‌اند زیرا بسیاری از نیروها برای جدا کردن آن‌ها از هم کافی نیست: بسیاری از نیروها یا حرکتی ایجاد نمی‌کنند یا باعث می‌شوند پیچ و مهره با هم حرکت کنند. ساختاری که از اسباب‌بازی ساخته شده، خانه و ساعت نمونه‌های اشیائی هستند که با چسباندن چیزهای مختلف به هم ساخته می‌شوند - حداقل، اگر بپذیریم که چیزهایی نظیر آن‌ها و اجزایشان وجود دارند. یک ساعت از این جهت با یک خانه که از بلوک ساخته شده متفاوت است که یک نیرو باعث نمی‌شود اجزاء ساعت از هم جدا شوند (البته مگر این که نیرو آن‌قدر زیاد باشد که باعث شود ساعت بشکند)، در حالی که اگر نیرویی به خانه وارد شود که برای جابجا کردن هر کدام از بلوک‌هایی که خانه با آن‌ها ساخته شده کافی باشد به احتمال زیاد باعث از هم پاشیده شدن خانه می‌شود. انسان می‌تواند یک ساعت را جابجا کند اما نمی‌تواند خانه‌ای که از بلوک ساخته شده را جابجا کند.

مفهوم "چسبیدن" کاملاً مبهم است، و تلاش من برای ایضاح آن ممکن است کمی اوضاع را بهتر کند. یک منبع برای این ابهام و عدم رضایت بخشی در مفهوم "تنها تعداد اندکی از تمام راه‌های ممکن نیرو وارد کردن به یک شیء" است. مشکل نیست که از ابزارهای نظریه مجموعه‌ها برای ایضاح مفهوم "راه‌های نیرو وارد کردن" به یک شیء استفاده کنیم. و اگر این اشیاء به طریقی استاندارد و معمول



## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

ساخته شده باشند، تعداد، مثلاً، مجموعه راه‌هایی که می‌توان به یک پیچ و مهره نیرو وارد کرد تا پیچ باز شود مساوی خواهد بود با تعداد نیروهایی که می‌توان به طور کلی به پیچ و مهره وارد کرد. (به هر حال به نظر می‌رسد این ایده حرفی برای گفتن دارد. مفهوم بد نام‌گذاری شده سربطری-ایمن-برای-بچه‌ها<sup>۱</sup> را در نظر بگیرید. آیا آنچه آن‌را از سربطری معمولی متمایز می‌کند این نیست که اکثر نیروهایی که به آن وارد می‌شوند برای باز کردن آن کافی نیستند؟) اما دلیلی برای تلاش برای دقیق‌تر کردن مفهوم چسبیدن نیست، زیرا به نظر می‌رسد این پاسخ صحیح نیست که هنگامی که دو شیء به هم می‌چسبند، در هنگام چسبیدن آن‌ها شیء جدیدی به وجود می‌آید که فضایی که اشغال می‌کند مجموع فضایی است که هر یک از آن دو به تنهایی اشغال می‌کردند و اگر آن دو شیء فقط با هم اتصال برقرار می‌کردند چنین شیئی به وجود نمی‌آمد. من فکر می‌کنم می‌توانیم مواردی پیدا کنیم که در آن به وضوح دو شیء به هم چسبیده‌اند، مواردی که با هر راه معقولی برای فهم مفهوم چسبیدن به هم چسبیده خواهند بود، اما شیء جدیدی به وجود نیامده است. دوباره فرض کنید من و شما با هم دست می‌دهیم. تا اینجا توافق کردیم که صرف اتصال من و شما برای به وجود آمدن یک شیء جدید کفایت نمی‌کند، شیء جدیدی که مرکب از من و شما است. حال فرض کنید انگشتان من و شما ناگهان فلج می‌شوند، با این نتیجه خجالت‌آور که من و شما دیگر نمی‌توانیم از هم جدا شویم. در واقع، فرض کنید به خاطر فلج شدن انگشتان در هم پیچیده من و شما برای هر کس دیگری نیز ناممکن است تا من و شما را بدون آسیب رساندن به ما جدا کند. با هر تعبیر معقولی، من و شما به هم چسبیده‌ایم. اما مطمئناً این درست نیست که شیء جدیدی مرکب از من و شما در لحظه‌ای که انگشتان ما فلج شد به وجود آمده است. فلج شدن ما چیز جدیدی به اسباب عالم نیفزوده است؛ تنها ظرفیت عالم برای تغییر در نحوه چینش اسبابش کم شده است. بنابراین، ترکیب این نیست که اشیاء به هم بچسبند. این بدین معنا نیست که مواردی نیست که در آن در لحظه‌ای که دو شیء به هم می‌چسبند شیء جدیدی به وجود می‌آید؛ تنها بیان این نکته است که صرف چسبیدن آن‌ها به یکدیگر توضیح کاملی برای به وجود آمدن شیء جدیدی نیست.

<sup>۱</sup>. child-proof-cap



یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

پاسخ (۳): هم‌بسته شدن<sup>۱</sup>

• ... فرد باید، و تنها باید، آن‌ها را با یکدیگر هم‌بسته سازد.

اشیائی که تنها به هم چسبیده باشند را فردی که بداند چگونه بدون شکستن آن‌ها باید از هم جدایشان کند جدا شوند. اما ممکن است که اشیاء را طوری به هم ارتباط دهیم که بدون شکستن یکی از آن‌ها از هم جدا نشوند یا حتی حرکت نکنند. مثلاً می‌توان دو بلوک چوبی را با چسبی به هم چسباند که ذرات آن چسب ذرات چوب را طوری جذب می‌کنند که قوی‌تر از وقتی است که ذراب چوب یکدیگر را جذب می‌کنند. (شاید لایه خشک شده چسب بین دو بلوک شیء سومی است. در این صورت ما سه شیء داریم که به این طریق با هم ارتباط یافته‌اند.) یا فرد می‌تواند دو قطعه آهن را به هم جوش دهد. در این موارد می‌توانیم بگوییم شخص اشیاء را هم‌بسته ساخته است. اگر کسی دو شیء را هم‌بسته سازد، آیا از طریق این کار شیء جدیدی به وجود آورده است، شیئی که مرکب از آن دو شیء است و اگر آن دو شیء فقط به هم اتصال یافته بودند یا تنها به هم چسبیده بودند به وجود نمی‌آمد؟ به نظر می‌رسد که چنین نیست. باز هم فرض کنید من و شما با هم دست می‌دهیم، این بار بعد از این که دست من به چسبی آغشته شده است که روی بسته‌بندی آن سازنده هشدار داده است که "پوست را به شدت می‌چسباند". هیچ شیء جدیدی در ماجراهای دردناکی که پس از آن برای ما اتفاق می‌افتد به وجود نخواهد آمد.

پاسخ (۴): امتزاج<sup>۲</sup>

• ... فرد باید، و تنها باید، آن‌ها با یکدیگر ممزوج کند.

<sup>۱</sup>. cohesion

<sup>۲</sup>. fusion

در اشیائی که هم‌بسته شده‌اند مرزی مشخص و قابل تشخیص وجود دارد: مثلاً زخمی که جوش خورده است و لایه‌ای از چسب که خشک شده است. این ممکن است که بتوان اشیاء را به طرز بسیار محکم‌تری به هم ارتباط داد، به طوری که چنان به هم پیوسته می‌شوند که هیچ مرز قابل تشخیصی وجود ندارد. مثلاً، اگر دو قطعه بسیار صاف آهن خالص را به هم جوش دهیم، آن‌ها دقیقاً به همین شیوه بسیار محکم به هم ارتباط می‌یابند. (چنین اتفاقی خارج از آزمایشگاه بسیار نادر است: در شرایط معمولی، هر کدام از این قطعه آهن‌ها تقریباً بلافاصله با لایه‌ای اکسید پوشیده خواهند شد، و این لایه اکسید به اندازه کافی ضخیم و غیر معمول خواهد بود که از ارتباط آن دو قطعه آن به شیوه‌ای که گفته شد جلوگیری کند.) اجازه دهید بگوییم اگر دو شیء این گونه "به هم آمیختند"، آن‌گاه آن‌ها با هم ممزوج شدند یا امتزاج پیدا کردند. آیا امتزاج دو یا تعداد بیشتری از اشیاء شرط کافی است برای اینکه شیء جدیدی را ترکیب کنند؟ نه. آلایس و بئاتریس را در نظر بگیرید که دو قلوهای همسان هستند. یک جراح دیوانه دست چپ آلایس و دست راست بئاتریس را می‌برد و باقی مانده دست‌های آن‌ها را به هم می‌چسباند، چنان‌که آن‌ها انگار عروسک‌های کاغذی به هم چسبیده بوده‌اند. بنابراین جراح چیزی ساخته که می‌توان آن را دو قلوهای به هم چسبیده مصنوعی نامید. حداقل به لحاظ نظری ممکن است که آناتومی میچ آلایس دقیقاً مانند آناتومی میچ بئاتریس باشد و ارتباط آن دو به یکدیگر چنان بی نقص انجام شده باشد که هیچ مرزی میان آلایس و بئاتریس قابل تشخیص نیست؛ ممکن است منطقه‌ای باشد که پاسخی برای این پرسش که سلول‌های آن متعلق به آلایس هستند یا بئاتریس وجود نداشته باشد. با این حال، به نظر من، نامعقول است که بگوییم جراح دیوانه مانند دکتر فرانکشتاین موجود جدیدی با امتزاج دو موجود به وجود آورده است. (شاید موفقیت دکتر فرانکشتاین به خاطر استفاده از اجزای سره موجودات بوده است.) اگرچه آن‌ها با هم ممزوج شده‌اند، و اگرچه جز جراحی راهی برای جدا کردن آن‌ها از یکدیگر وجود ندارد، چیزی جز آلایس و بئاتریس (و اجزای جدانشده‌ای که آن‌ها دارند) وجود ندارد: اگر  $R_A$  دقیقاً مکانی باشد که آلایس اشغال کرده است و  $R_B$  هم دقیقاً مکانی که بئاتریس اشغال کرده است، هیچ شیئی وجود ندارد که دقیقاً مکانی را اشغال کند که مجموع  $R_A$  و  $R_B$  باشد. به عبارت دیگر، اگرچه آلایس و بئاتریس با هم امتزاج یافته‌اند، هیچ شیئی وجود ندارد که مرکب از آلایس و بئاتریس باشد. حداقل، اگر چیزی وجود دارد که مرکب از آلایس و بئاتریس است، این مسئله به خاطر امتزاج آن دو نیست. البته، همان‌طور که در بحث اتصال اشاره شد، ممکن است اینگونه باشد که به ازای هر دو





## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعناپی

نوشته پیترونا اینواگن

شیء غیر هم پوشی چیزی هست که مرکب از آنها است. اما اگر آلیس و بتاتریس ضرورتاً در هر زمانی که هر دو وجود دارند شیئی را ترکیب می کنند، مطمئناً همیشه همان شیء واحد را ترکیب می کنند. (اگرچه این مسئله بسیار واضح به نظر می رسد، به طور صوری می توان آن را انکار کرد. به یک امکان مشابه در بحث از اتصال اشاره شد. این بحث را با تفصل بیشتر بعداً بررسی خواهیم کرد.) و اگر ضرورتاً آلیس و بتاتریس شیء واحدی را ترکیب می کنند، نمی توان آن شیء را امتزاج آن دو به وسیله جراحی به وجود آورد. بنابراین، امتزاج پاسخ درست به پرسش خاص ترکیب نیست.

ما در یافتن پاسخی برای «پرسش خاص ترکیب» موفق نبودیم. شاید در جای مناسبی به دنبال این پاسخ نمی گشتیم. اجازه دهید همه پاسخ های ممکن به «پرسش خاص ترکیب» را به دو دسته کلی تقسیم کنیم. یک دسته شامل پاسخ هایی خواهد بود که چنین نتیجه ای دارند: ممکن است اشیائی وجود داشته باشند که شیء دیگری را ترکیب می کنند، و ممکن است اشیائی وجود داشته باشند که شیء جدیدی را ترکیب نمی کنند. چنین پاسخ هایی را *اعتدالی*<sup>۱</sup> می نامیم. اگر شما باور دارید که شما و من و برج ایفل وجود داریم و اجزای سره داریم و در عین حال شیء جدیدی را ترکیب نمی کنیم، آن گاه شما باور دارید که پاسخ صحیح به پرسش خاص ترکیب پاسخی اعتدالی است. پاسخ هایی که معتدل نیستند را *افراطی*<sup>۲</sup> می نامیم. اگرچه پاسخ های اعتدالی فراوانی وجود دارند - ما چهار پاسخ از ساده ترین آنها را بررسی کردیم - تنها دو پاسخ افراطی وجود دارد. اکنون به این دو پاسخ می پردازم.

### سوم:

پاسخ (۵): نیهیلیزم<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>. moderate

<sup>۲</sup>. extreme

<sup>۳</sup>. nihilism



## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

- ناممکن است که بتوان چیزی به وجود آورد که Xها آن را ترکیب می‌کنند، زیرا ضرورتاً (اگر Xها دو تا یا بیشترند) چیزی وجود ندارد که مرکب از Xها باشد<sup>۱</sup>!

اگر این پاسخ درست باشد، آن‌گاه یا هیچ شیء مادی وجود ندارد - احتمالی که من زحمت بررسی آن را به خودم نمی‌دهم - یا هیچ چیز مادی جز آن‌چه من آن‌ها را اشیاء بسیط<sup>۱</sup> می‌نامم وجود ندارد: اشیاء مادی که جزء سره ندارند. در حالت دوم فقط اشیاء بسیط در جهان وجود دارند. این اشیاء بسیط ممکن است در حال حرکت مدام در خلاء باشند یا بر یکدیگر تأثیر بگذارند یا به یکدیگر بچسبند (حتی به یکدیگر هم‌بسته شوند یا حتی با هم امتزاج یابند)، اما هیچ‌گاه چیزی وجود ندارد که دو تا یا بیشتر از بسائط را به عنوان جزء خود داشته باشد. تاریخ جهان مادی تاریخ بازآرایش مدام بسائط است، اما هیچ آرایشی از بین تمام آرایش‌های موجود هیچ‌گاه نمی‌تواند شیء مادی جدیدی به وجود بیاورد. اگر نیهلیزم پاسخ درست به «پرسش خاص ترکیب» باشد، آن‌گاه همیشه یک عدد خاص وجود دارد که تعداد اشیاء مادی است: تعداد اشیاء بسیط. (البته تعداد اشیاء بسیط ممکن است تغییر کند، زیرا ممکن است بسائط از بین بروند یا از عدم به وجود آیند.)

نیهلیزم یک ویژگی منطقی یکتا و جالب دارد. اشاره کردم که پاسخ ما به «پرسش خاص ترکیب»، حتی اگر آن را می‌دانستیم، پاسخی برای «پرسش عام ترکیب» نمی‌بود. از میان همه پاسخ‌ها به «پرسش خاص ترکیب» تنها نیهلیزم است که پاسخی به «پرسش عام ترکیب» هم خواهد بود. آن پاسخ این است: Xها لا را ترکیب می‌کنند اگر و تنها اگر هر کدام از Xها خود لا باشد. مثلاً، فرض کنید سیسرو یک شیء مادی بسیط است. در این صورت نیهلیزم مستلزم صدق "تولی و سیسرو سیسرو را ترکیب می‌کنند"، اشیاء این همان با تولی سیسرو را ترکیب می‌کنند" و "نویسندگان دوفاتو سیسرو را ترکیب می‌کنند" خواهد بود. متأسفانه برای کسی که به دنبال پاسخ «پرسش عام ترکیب» است، نیهلیزم به نظر غلط می‌رسد. شما و من (و سیسرو) اشیاء مادی هستیم و هیچ کدام بسیط نیستیم: حداقل، ذرات اولیه‌ای وجود دارند که شما را ترکیب می‌کنند. با این حال من و شما وجود داریم.

<sup>۱</sup> simple

پاسخ (۶): کل‌گرایی<sup>۱</sup>

- ناممکن است که بتوان چیزی به وجود آورد که Xها آن را ترکیب می‌کنند، زیرا ضرورتاً (اگر هیچ دو Xهایی با هم هم‌پوشی ندارند) چیزی وجود دارد که Xها آن را ترکیب می‌کنند.

بر مبنای این پاسخ، نمی‌توان کاری کرد که دو شیء مادی نا-هم‌پوش چیزی را ترکیب کنند زیرا آن‌ها پیش از این هم چیزی را ترکیب می‌کردند؛ آن‌ها به طور خودکار چنین کاری می‌کنند. همان‌طور که بر مبنای نظریه مجموعه‌ها باید یک شیء که به طور یگانه‌ای تعریف شده است برای هر Xهایی وجود داشته باشد، یعنی مجموعه<sup>۲</sup> آن‌ها، بر مبنای کل‌گرایی به ازای هر Xهایی یکی مجموعه که به طور یکتایی تعریف شده است وجود دارد، یعنی مجموع<sup>۳</sup> آن‌ها. کل‌گرایی مطابق است با موضعی در نظریه مجموعه‌ها که تقریباً همه می‌پذیرند: در هر جهان ممکن که در آن، مثلاً، تام، دیک و هری وجود داشته باشند، یک مجموعه نیز وجود دارد که فقط تام و دیک و هری جزء آن هستند. نیهیلیزم مطابق است با نومینالیزم (درباره مجموعه‌ها): در هیچ جهان ممکن مجموعه‌ها وجود ندارند. برخی فیلسوفان کل‌گرایی را بدین دلیل می‌پذیرند که تز دیگری که آن‌ها، به طور نظری، بر مبنایی مستقل از دیدگاهشان درباره اشیاء مادی می‌پذیرند مستلزم آن است. این تز قوی‌تر که می‌توان آن را فرا-کل‌گرایی<sup>۴</sup> نامید بیان می‌کند هر دو شیئی، چه مادی باشند چه نه، مجموعی دارند. بر مبنای فرا-کل‌گرایی، اگر چیزهایی مانند من و رنگ آبی وجود داشته باشند، آن‌گاه شیئی وجود دارد که من و رنگ آبی اجزای آن هستیم. من فرا-کل‌گرایی را بدین دلیل نمی‌فهمم که علی‌رغم پذیرش این که من و رنگ آبی وجود داریم، هیچ مفهوم عامی از جزئیت نمی‌شناسم که تحت آن شیئی قابل فهم باشد که من و رنگ آبی اجزایش باشیم.

<sup>۱</sup>. universalism

<sup>۲</sup>. set

<sup>۳</sup>. sum

<sup>۴</sup>. super-universalism

هر مشکلی که فرا-کل گرایی با آن مواجه باشد، به هر حال آن چه موضوع بحث ما است کل گرایی است. به نظر من کل گرایی غلط است: اشیاء مادی نا-هم پوشی وجود دارند که هیچ شیء جدیدی ترکیب نمی کنند. این که من غلط بودن کل گرایی را می پذیرم مبتنی بر پذیرش سه تزا است که به نظرم درست هستند. اول، به نظرم می رسد که کل گرایی خود را به عنوان نظریه ای درست بر ذهن تحمیل نمی کند. نظریه ای که کل گرایی را رد می کند فی النظر دچار مشکل نیست، مانند نظریه ای که واقعیت زمان را انکار می کند. دوم، هیچ راه شناخته شده ای وجود ندارد که از طریق آن بتوان کل گرایی را از مقدماتی به دست آورد که خود را به عنوان مقدماتی درست بر ذهن تحمیل می کنند، یا حتی مقدماتی که بیشتر قانع کننده به نظر می رسند تا غیر از آن. سوم، کل گرایی با چند تزا قانع کننده (که در ادامه به آن ها می پردازم) ناسازگار است. اما این دلایل بسیار شخصی هستند. بسیاری از فیلسوفانی که من بیشترین احترام را برای آنان قائم نه تنها کل گرایی را می پذیرند، بلکه آن را به وضوح درست می دانند. و بسیاری از این فیلسوفان خواهند گفت برخی از این "تزه های قانع کننده" که من پیش می نهم به وضوح، یا حداقل به طریقی قابل حصول، غلط هستند. خب، من باید هر چه در چنته دارم رو کنم. این ها تزهایی هستند که من قانع کننده می یابم و مستلزم کذب کل گرایی هستند.

(۱) من اکنون وجود دارم و ده سال قبل نیز وجود داشتم.

(۲) من یک اندام واره (در معنای زیست شناختی آن) هستم و همیشه هم یک اندام واره بوده ام.

(۳) هر اندام واره ای در هر زمانی از وجودش مرکب است از (برخی) اتم ها (اتم هایی دیگر).

(۴) اندام واره ای دل خواه که ده سال پیش وجود داشته را در نظر بگیرید؛ همه اتم هایی که آن را ترکیب می کردند اکنون نیز وجود دارند.

(۵) اندام واره دلخواهی را در نظر بگیرید که اکنون وجود دارد و ده سال پیش نیز وجود داشته است؛ هیچ کدام از اتم هایی که اکنون آن اندام واره را ترکیب می کنند در میان اتم هایی که ده سال پیش آن را ترکیب می کردند نیست.

(۶) اگر کل گرایی درست است، آن گاه  $X$  ها هیچ وقت نمی توانند دو شیء ترکیب کنند. به طور دقیق تر، هیچ  $Y$  و  $Z$  و  $W$  و  $V$  ای وجود ندارند به طوری که  $X$  ها در زمان  $V$ ،  $Y$  را ترکیب می کردند و  $X$  ها در زمان  $W$ ،  $Z$  را ترکیب می کردند.

از میان این ترها، (۳) و (۴) و (۵) حقایقی تجربی را بیان می‌کنند<sup>[۶]</sup>! اما (۱) و (۲) ترهایی را بیان می‌کنند که بر مبنای مبانی فلسفی مختلفی انکار شده‌اند. حداقل یک فیلسوف<sup>[۷]</sup> انکار خواهد کرد که من زمانی وجود داشته‌ام. بسیاری از فیلسوفان انکار خواهند کرد که اشیاء در طول زمان، در معنای مطلق و فلسفی کلمه، پویش دارند، و برخی نیز دلایلی برای شک در این که افراد – هرچند معنای این کلمه در لسان فیلسوفان همیشه واضح نیست، من فرض می‌کنم که یک "فرد" هستم – در زمان پویش دارند می‌یابند. و البته بسیاری از فیلسوفان استدلال کرده‌اند که اسامی فردی بر اشیاء مادی دلالت نمی‌کنند و لذا (۲) را رد خواهند کرد.

من تمایل داشتم از این تر که چیزهایی نظیر من و شما وجود دارند و اکیداً در زمان پویش دارند دفاع کنم. اما دفاع از یک تر در برابر انتقاداتی مشخص به معنای ثابت کردن آن تر نیست، و در هر صورت دفاع من مبتنی خواهد بود بر پاسخی به «پرسش خاص ترکیب» که با کل‌گرایی سازگار نیست و رد آن منظور نظر ما است. بنابراین من چیزی ندارم که در دفاع از (۱) بگویم.

با در نظر داشتن تاریخ فلسفه غربی، باید از (۲) به طور مبسوط و دقیقی دفاع کرد. من چیزهای بسیاری برای گفتن در دفاع از این که ما انسان‌ها اندام‌وراه هستیم دارم – چیزهای بسیاری درباره هستی‌شناسی انسان‌ها – هرچند مطمئن نیستم آن چه می‌توانم بگویم چیزی بر دفاع از (۲) بیفزاید. به هر روی، آنچه من می‌توانم در دفاع از این تر بگویم ربط چندانی به دغدغه‌های کنونی ما نخواهد داشت. اما به این دلیل که این موضوع بسیار مهم است و همین‌طور (۲) در استدلال من علیه کل‌گرایی بسیار اهمیت دارد یک نکته (که بیشتر زندگینامه است تا استدلال) خواهم گفت. شاید این نکته چیزی در گفتمان من را روشن کند که در غیر این صورت مبهم خواهد بود.

به نظر من بسیاری از فیلسوفان می‌پذیرند اندام‌واره‌ای زیستی وجود دارد که هرچند با من این همان نیست، ارتباط وثیقی با من دارد که با هیچ کس دیگری ندارد. این فیلسوفان خواهند گفت به اندام‌واره‌ای که من چنین ارتباط وثیقی با آن دارم (آن‌ها با یکدیگر در این که ماهیت ذاتی من چیست و ارتباط من با آن چگونه است اختلاف خواهند داشت) «بدن من» اطلاق شود. من این فیلسوفان را درک نمی‌کنم. من گمان می‌کنم «بدن»، آن‌طور که این فیلسوفان آن را به کار می‌برند، معنای روشنی ندارد، نه معنایی که از کاربرد روزمره آن به دست آید و نه معنایی که از تعریفی دقیق به دست آمده باشد. اما من برای این نتایج در جای دیگری استدلال کرده‌ام<sup>[۸]</sup> و آن را



## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعناپی

نوشته پیترونا اینواگن

اینجا تکرار نمی‌کنم. به هر حال، با توجه به این استدلال عجیب نیست که من از واژه «بدن» استفاده نمی‌کنم. (نیازی به گفتن نیست که من این‌تر را که «ما همان بدن‌هایمان هستیم» را نمی‌پذیرم. من نمی‌دانم این‌تر به چه معنا است. همان‌طور که گفتم من فکر می‌کنم ما اشیائی مادی هستیم که از گوشت و خون و استخوان ساخته شده‌ایم و دقیقاً به شکل مجسمه‌های انسان‌ها ساخته شده‌ایم. اگر معنای «ما همان بدن‌هایمان هستیم» این است، آن‌گاه من باور دارم که ما همان بدن‌هایمان هستیم؛ اما من نمی‌دانم چرا این واژه‌ها بیانی از باور من هستند.)

بگذارید به (۶) بپردازیم. همه کل‌گرایانی که من می‌شناسم نتیجه (۶) را می‌پذیرند. (به‌طور کلی این پذیرش به معنای پذیرش عباراتی نظیر «مجموع X و Y» به عنوان توصیفات خاص<sup>۱</sup> حقیقی است، توصیفانی که در آن‌ها دیگر نیازی به اضافه کردن «در زمان t» به عبارت ذکر شده نیست، همان‌طور که در مورد «مجموعه‌ای که تنها X و Y جزء آن هستند» نیازی به چنین عبارت اضافه‌ای ندارد.) و من نیز فکر می‌کنم آن‌ها درست می‌گویند. دلیل آن از این قرار است. معتقدان به برخی از نظریات مربوط به کل‌ها و جزءها که بررسی کردیم ممکن است به‌طور معقولی نتیجه (۶) را رد کنند. به عنوان مثال، نظریه اتصال را در نظر بگیرید. اگر کسی گمان کند در ساختن مدلی از کاخ باکینگهام با بلوک‌های چوبی شیء جدیدی (همان مدل) را به وجود آورده است - یعنی، گمان نکند که تنها یک شیء پاره‌پاره از پیش - موجود را به شیء به هم - متصل - کاخ - باکینگهام - شکلی تبدیل کرده است - و همین‌طور گمان کند با ساختن مدلی از برج ایفل دقیقاً با همان بلوک‌ها شیء جدیدی که همان مدل برج ایفل است را به وجود آورده است، بنابراین برای او معقول خواهد بود که گمان کند مدل کاخ باکینگهام و مدل برج ایفل اشیاء مجزایی هستند و لذا همان بلوک‌ها - در دو زمان متفاوت - دو شیء متفاوت ترکیب کرده‌اند. اما فرض کنید کسی (مانند کل‌گرایان) تصور کند که آرایش بلوک‌ها به این‌که آیا آن‌ها شیء جدیدی را ترکیب می‌کنند یا نه کاملاً بی‌ربط است: فرض کنید گمان می‌کند که بلوک‌ها در هر زمانی که وجود دارند باید شیء دیگری را ترکیب کنند، حتی اگر در آن زمان هر کدام از آن‌ها هزاران مایل با دیگری فاصله داشته باشد، و حتی اگر نسبت به یکدیگر با سرعت بسیار زیادی

<sup>۱</sup>. definite description

حرکت کنند، و حتی اگر هیچ تأثیر علی بر یکدیگر نداشته باشند. اگر آرایش بلوک‌ها به این پرسش که آیا شیئی را ترکیب می‌کنند بی‌ربط باشد، چرا باید به پرسش از این‌همانی اشیائی که ترکیب می‌کنند مربوط باشد؟ شیئی را که گفته می‌شود مرکب از بلوک‌ها در زمان *t* است در حالی که بلوک‌ها بسیار از هم دورند و با سرعت بسیار از یکدیگر در حرکت‌اند را در نظر بگیرید. این شیء چه مدت دوام دارد؟ تنها دو پاسخ به نظر معقول می‌رسد. (الف) اصلاً دوام ندارد؛ تنها در *t* وجود دارد. (ب) تا زمانی که بلوک‌هایی که آن را ترکیب کرده‌اند وجود دارند دوام دارد. هر پاسخی بین این دو پاسخ به نظر دل‌بخواهی می‌رسد: اگر بلوک‌ها «به طور خودکار» شیئی را ترکیب می‌کنند، آن‌گاه یا هر بازآرایی در بلوک‌ها باید آن شیء را از بین ببرد یا هیچ بازآرایی نمی‌تواند آن را از بین ببرد. پاسخ اول غیر قابل‌پذیرش به نظر می‌رسد: این پاسخ مستلزم نظریه‌ای است که در برابر آن ذات‌گرایی پارشناسانه<sup>۱</sup> رنگ می‌بازد: ذات‌گرایی وضعیتی<sup>۲</sup>، که بر مبنای آن نه تنها این‌همانی اجزاء برای کل ضروری است، بلکه وضعیت آن‌ها نسبت به هم نیز ضروری است. این که بپذیریم عوض کردن یک پیچ زنگ‌زده اتوموبیل مرا «در معنای دقیق و فلسفی» به اتوموبیل دیگری تبدیل می‌کند به اندازه کافی بد هست. اما این بی‌نهایت بدتر است که بپذیریم، و تا کنون «بی‌نهایت بدتر» در موضعی موجه‌تر از این به کار نرفته است، هنگامی که من در اتوموبیل نشسته‌ام و فرمان را می‌چرخانم، «در معنای دقیق و فلسفی» در حال راندن بی‌نهایت اتوموبیل مختلف هستم. یا اجازه دهید مثال دیگری را بررسی کنیم که چون تنها درباره دو شیء است به راحتی می‌توان آن را تصور کرد. بر مبنای کل‌گرایی، این فنجان و این خودکار (مادامی که وجود دارند) شیء سومی را ترکیب می‌کنند، شیئی که دقیقاً فضایی را اشغال می‌کند که این دو شیء به طور مجزا اشغال می‌کنند. با این فرض که این تر معقول است، آیا این فرض نیز معقول است که در زمان‌ها مختلف این دو شیء اشیاء مختلفی را ترکیب می‌کنند؟ من گمان نمی‌کنم: اگر آن‌ها همیشه شیئی را ترکیب می‌کنند، آن‌گاه آن‌ها دقیقاً همان شیء را ترکیب می‌کنند. برای یک کل‌گرا، «مجموع آن بلوک‌ها» باید یک توصیف معین حقیقی باشد – با این فرض که آن بلوک‌ها وجود دارند –، توصیفی

<sup>۱</sup>. mereological essentialism

<sup>۲</sup>. positional essentialism



یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعناپی

نوشته پیترونا اینواگن

که نیاز به هیچ قید زمانی ندارد. بنابراین این عبارت شبیه «حاصل ضرب آن دو عدد» یا «مجموعه‌ای که دقیقاً دارای آن بلوک‌ها و آن اعداد است» می‌باشد.

کاملاً واضح است که گزاره‌های (۱) تا (۶) مستلزم رد کل گزایی هستند. این خلاصه چنین استدلالی است: درستی کل گزایی را فرض کنید؛ اتم‌هایی که مراد ده سال پیش ترکیب کرده بودند در نظر بگیرید؛ اگر (۶) درست است، آن اتم‌ها مرا اکنون ترکیب می‌کنند؛ اما به وضوح آن اتم‌ها مرا اکنون ترکیب نمی‌کنند، بنابراین کل گزایی غلط است. اما اجازه دهید استدلال را به شیوه‌ای ملانقطی بیان کنیم که مطمئن شویم هیچ بخشی نادیده باقی نمانده است.

از (۱) و (۲) به دست می‌آید که من ده سال پیش وجود داشته‌ام و آن زمان یک اندام‌وراء زیستی بوده‌ام. از (۳) به دست می‌آید که آن اندام‌واره - یعنی من - از اتم‌های خاصی ترکیب شده بودم. بگذارید از T به عنوان کوتاه‌نوشتی برای «اتم‌هایی که مراد ده سال پیش ترکیب می‌کردند» استفاده کنیم. با (۴)، کل T اکنون وجود دارد.

حال فرض کنید کل گزایی درست است. پس T اکنون شیئی را ترکیب می‌کند. آن را «شیئی که اکنون مجموع T است» یا به طور خلاصه  $T^+$  می‌نامیم. اما، طبق تعریف، T مراد ده سال پیش ترکیب می‌کرده است. بنابراین، با (۶)، من ده سال پیش  $T^+$  بوده‌ام. پس من اکنون  $T^+$  هستم. اگر ده سال پیش شیئی خاص و من چنان بوده‌ایم که تنها یکی از ما وجود داشته است، اکنون نیز چنین است: یک شیء و خودش نمی‌توانند هر یک به راه خویش بروند. اما من اکنون  $T^+$  نیستم. اکنون  $T^+$ ، اگر اصلاً وجود داشته باشد، (من چنین فرض می‌کنم که) پوسته‌ای از اتم است که هشت هزار مایل طول و چند مایل عرض دارد؛ به هر صورت،  $T^+$  مرکب است از اتم‌هایی که هیچ کدام از آن‌ها اکنون جزئی از من نیستند. بنابراین فرض کل گزایی به تناقض رسید و لذا کل گزایی باید رد شود.

باید نتیجه بگیریم که پاسخ (۶) نادرست است. اشیاء ضرورتاً و به طور خود کار شیء جدیدی ترکیب نمی‌کنند. (به عنوان مثال، می‌توان گفت که T اکنون شیء خاصی را ترکیب نمی‌کند<sup>۹</sup> در حالی که پیش از این شیئی وجود داشته که مرکب از T بوده است). لذا، از





## یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

صرف وجود چند شیء نمی‌توان نتیجه گرفت که شیئی وجود دارد که همه آن‌ها اجزاء آن هستند؛ هر مجموعه‌ای از اشیاء یک مجموع ندارد.

### چهارم:

اگر استدلال‌های بخش قبل صحیح باشند، پاسخ صحیح به «پرسش خاص ترکیب» پاسخی اعتدالی خواهد بود: ممکن است اشیائی وجود داشته باشند که شیئی را ترکیب می‌کنند، و همین‌طور ممکن است اشیائی وجود داشته باشند که هیچ شیئی را ترکیب نمی‌کنند. علاوه بر این، جهان واقع چنان غنی و پیچیده است که باور این که این امکان‌ها وجود دارند اما تحقق نیافته‌اند مشکل است. بنابراین، اگر استدلال‌های صفحه پیش صحیح باشد، آن‌گاه اشیائی وجود دارند که چیزی را ترکیب می‌کنند، و اشیائی وجود دارند که هیچ چیز را ترکیب نمی‌کنند. (مثلاً، ذرات اولیه‌ای که اجزای من هستند چیزی را ترکیب می‌کنند در حالی که من و دو گربه‌ام هیچ شیئی را ترکیب نمی‌کنیم.)

قصد ندارم در این مقاله پاسخی به «پرسش خاص ترکیب» ارائه کنم. اگرچه درباره این موضوع نظر خاص خودم را دارم، در مقاله‌ای با این حجم نمی‌توانم از آن دفاع کنم. هدف من نه ارائه پاسخی به «پرسش خاص ترکیب»، بلکه تلاش برای «احیای» این پرسش با نشان دادن این امر بوده است که پاسخ‌هایی که در ابتدای امر به نظر می‌رسند - دو پاسخ افراطی و چندین پاسخ اعتدالی دم دستی - قانع‌کننده نیستند. (و ابن حقیقت را نیز نباید از نظر دور بداریم که در محدوده یک فرض خاص کار می‌کنیم: اینکه یک شیء مادی سه-بعدی می‌تواند در دو زمان متفاوت وجود داشته باشد. بسیاری از فیلسوفان این فرض را غیر قابل قبول می‌دانند و بنابراین این استدلال‌ها برای آنان جذاب نخواهد بود. یک بررسی جامع درباره ترکیب باید تکلیف خود را با این نظریه که تنها اشیاء سه بعدی موجود «تکه‌هایی» از کلیت‌های چهار بعدی هستند مشخص کند.) در این بخش پایانی امیدوارم بتوانم نشان دهم که چرا موضع من - که پاسخ صحیح به «پرسش خاص ترکیب» پاسخی اعتدالی است - به نظر رضایت بخش نمی‌رسد.

اگر پاسخ صحیح به «پرسش خاص ترکیب» پاسخی اعتدالی است، آن گاه به نظر می‌رسد بسیار محتمل است که رابطه چند گانه‌ای که با «لای وجود دارد که Xها لا را ترکیب می‌کنند» رابطه‌ای علی است، یا به هر حال ضرورتاً با چنین رابطه‌ای هم‌مصادق است. همه پاسخ‌های اعتدالی که در این مقاله بررسی کردیم چنین ویژگی‌ای دارند. مثلاً، هم «Xها به هم متصل‌اند» و هم «Xها به هم چسبیده‌اند» بیانگر روابط چند گانه علی هستند.

اذعان می‌کنم که می‌توانم پاسخ‌هایی اعتدالی به «پرسش خاص ترکیب» را تصور کنم که علی نیستند. مثلاً فرض کنید جهان فیزیکی، و هر جهان فیزیکی ممکن، تنها متشکل است از دو نوع از بسائط، aها و bها. و فرض کنید کل گرای دربارۀ aها صادق است و نیهیلیزم دربارۀ bها. این فرض یک پاسخ غیر-علی اما اعتدالی به «پرسش خاص ترکیب» است. اما این پاسخ به نظر رضایت‌بخش نمی‌رسد، حتی اگر آن طور که من بیان کردم بسیار انتزاعی آن را بیان کنیم. اگر هر تعداد از aها، فارغ از این که چه قدر پراکنده هستند، ضرورتاً و به طور خودکار چیزی را ترکیب می‌کنند، چگونه است که هیچ کدام از bها، هر قدر هم ارتباطشان با هم محکم باشد، شیء جدیدی ترکیب نمی‌کنند؟ به گمان من هر پاسخ اعتدالی رضایت‌بخش به «پرسش خاص ترکیب» دارای این ویژگی خواهد بود: اگر دو یا چند Xها چیزی را ترکیب می‌کنند، آن گاه حداقل ممکن است که آن Xها چیزی را ترکیب نکنند. یا به زبان دیگر اگر دو یا چند Xها وجود دارند که باید، تحت هر شرایطی که در آن وجود دارند، شیء جدیدی را ترکیب کنند، این تنها می‌تواند بدین دلیل باشد که به ازای هر Xهای ناهم‌پوشی آن Xها باید تحت هر شرایطی که وجود دارند چیزی را ترکیب کنند. یا: اگر دو یا چند Xها وجود دارند که ذاتاً چیزی را ترکیب می‌کنند، این باید بدان دلیل باشد که کل گرای صادق است. بنابراین، عجالتاً نتیجه می‌گیرم که هر پاسخ اعتدالی به «پرسش خاص ترکیب» رابطه «لای وجود دارد که Xها آن را ترکیب می‌کنند» را با یک رابطه علی این همان می‌شمارد.

اما چرا این موضع «نپذیرفتنی» است؟ این موضع بدین دلیل نپذیرفتنی است که به نظر می‌رسد روابط علی – یا شاید باید بگویم «نام‌ها برای روابط علی» – به طور ذاتی مبهم<sup>۱</sup> هستند. اتصال را در نظر بگیرید. فرض کنید من یک تکه کچ را روی میز می‌اندازم. شما صدایی

<sup>۱</sup>. vague

می‌شنوید و شاید فرض کنید که مرز روشنی بین متصل بودن گچ به میز و متصل نبودن آن به میز وجود دارد. اما اتصال بین اشیاء فیزیکی ای نظیر کچ و میز در نهایت یک رابطه بین میدان‌های مغناطیسی است. من شک دارم که بتوان زمان واقعه اتصال یافتن گچ با میز را حتی با دقت یک میلیونیم ثانیه هم تعیین کرد. یعنی، اگر شما بگویید واقعه افتادن گچ روی میز در فلان درنگ زمانی به طول یک میلیونیم ثانیه اتفاق افتاده است و من بگویم در درنگ بعدی اتفاق افتاده است، نمی‌توان تعیین کرد<sup>۱</sup> که کدام از ما درست می‌گوید و کدام نادرست. بحث بین من و شما درباره این موضوع مانند بحث درباره فاصله دقیق بین زمین و خورشید بر حسب اینچ است. بنابراین، اگر اتصال پاسخ صحیح به «پرسش خاص ترکیب» بود، دوره زمانی ای وجود داشت که در آن قطعاً صادق نبود که گچ و میز شیء جدیدی را ترکیب می‌کنند و قطعاً کاذب نبود که این دو شیء شیء جدیدی ترکیب می‌کنند. (قطعاً زمان بسیار کوتاهی می‌بود، اما این به لحاظ منطقی بی‌ربط است. و به هر حال بی‌شک می‌توان موارد «مرزی» اتصال طولانی مدتی در آزمایشگاه ایجاد کرد.) اما نپذیرفتنی بودنی که وعده داده شد کجاست؟ آیا این مسئله ابهام مسئله‌ای نیست که ما در فلسفه به هر حال با آن مواجه‌ایم، فارغ از این که نظر ما درباره ترکیب چه باشد؟ این یک مسئله از ابهام است، اما بسیار متفاوت از مسئله آشنای ابهام در فلسفه. برای مشاهده این مسئله، بگذارید نگاهی به یکی از این موارد استاندارد از ابهام بیندازیم.

فرض کنید قدِ جان ۱۷۵ سانتی‌متر است. آیا او قدبلند است؟ (بگذارید فرض کنیم) این پرسش پاسخی قطعی ندارد. دلیل این عدم قطعیت چیست؟ پاسخ واضح است: این عدم قطعیت در زبان است، در صفت «قدبلند». به هر دلیلی، فارسی‌زبانان<sup>۲</sup> به خود زحمت نداده‌اند تا قواعدی به وجود بیاورند تا در پاسخ به این پرسش که «آیا آن فرد قدبلند است؟» درنمانند. به نظر می‌رسد باید بگوییم در اینجا یک شیء کاملاً متعین<sup>۳</sup>، یعنی جان، و یک صفت نا-متعین<sup>۴</sup> یعنی «قدبلند» داریم. اما احتمالاً بهتر است که مجبور نباشیم توضیح دهیم منظور

<sup>۱</sup>. determine

<sup>۲</sup>. قاعدتاً در متن اصلی «انگلیسی‌زبانان». [مترجم]

<sup>۳</sup>. definite

<sup>۴</sup>. fuzzy

ما از این که یک شیء «متعین» است چیست. شاید بهتر باشد بگوییم که تمایز متعین/نا-متعین تنها به صفات و سایر ابزارهای زبانی اطلاق می‌شود، ابزارهایی که دایرهٔ مصادیقی در معنای سمانتیکی آن دارند. به هر حال، به نظر واضح می‌رسد که باید ابهامی که بر پرسش «آیا جان قبلند است؟» تأثیر می‌گذارد را کاملاً زبانی بدانیم. و سوسه‌کننده است که این اصل کلی را تعمیم دهیم: همهٔ موارد ابهام را می‌توان به دایرهٔ مصادیق مبهم، یا قوانیم مبهم برای تعیین دایرهٔ مصادیق، برخی ابزارهای زبانی نسبت داد. اجازه دهیم این نظر تعمیم یافته را «نظریهٔ زبانی ابهام<sup>۱</sup> بنامیم.

یک مشکل عمدهٔ پاسخ‌های علی به «پرسش خاص ترکیب» این است که به نظر می‌رسد مواردی از ابهام پدید می‌آورند که «نظریهٔ زبانی» قادر به توضیح آن‌ها نیست. (توجه به این نکته را وامدار دیوید لوئیس<sup>۲</sup> هستم.) مثلاً، اتصال را در نظر بگیرید. فرض کنید اتصال درست است. فرض کنید هیچ شیء مادی وجود ندارد جز دو مکعب یک متری. فرض کنید آن‌ها طوری کنار هم قرار می‌گیرند که یک مورد مرزی از دو شیئی به وجود می‌آورند که با هم در اتصال هستند. حال جملهٔ «چیزی که بزرگ‌تر از یک مکعب یک متری است وجود دارد» را در نظر بگیرید. آیا این جمله صادق است؟ نمی‌توان با یک «بله قاطع» به این پرسش پاسخ داد زیرا تنها در صورتی این پاسخ صحیح خواهد بود که این دو مکعب قطعاً شیء سومی را ترکیب کنند؛ و آن هم تنها در صورتی صادق خواهد بود که آن دو مکعب به طور متعین با هم اتصال داشتند – که البته ندارند. استدلال مشابهی نشان می‌دهد که نمی‌توان با «نه قاطعی» نیز به این پرسش پاسخ داد. پس، به نظر می‌رسد با موردی از ابهام روبروایم. آیا این مورد را می‌توان با «نظریهٔ زبانی ابهام» توضیح داد؟ مشکل بتوان چنین گفت. تنها محمول این جمله «بزرگ‌تر از یک مکعب یک متری» است. آیا در جهان فرضی ما چیزی وجود دارد که موردی مرزی از چیزهایی باشد که تحت این محمول قرار می‌گیرند؟ آن چیز چیست؟ پاسخ واضح این است: چیزی که این دو مکعب ترکیب می‌کنند. اما اگر چنین چیزی وجود داشته باشد به طور متعین تحت این محمول قرار می‌گیرد و اگر چنین چیزی وجود نداشته باشد به طور قطعی تحت این محمول قرار نمی‌گیرد. آن چه به نظر نا-متعین می‌رسد این است: آیا چیزی وجود دارد که آن دو مکعب ترکیب می‌کنند؟

<sup>۱</sup>. Linguistic Theory of Vagueness

<sup>۲</sup>. David Lewis

این نشان می‌دهد که ابهام در اینجا نه در محمول بلکه در سور است. اما این واقعاً به چه معنا است؟ چگونه یک سور وجودی می‌تواند در برابر محمولی که بعد از آن آمده است مبهم باشد؟ به نظر من تنها یک راه برای معنا دادن چنین ایده‌ای وجود دارد: اول این که فرض کنیم یک وعاء ماینونگی<sup>۱</sup> اشیاء نا-موجود وجود دارد و دوم اینکه کارکرد سور وجودی این است که اشیائی را بردارد که متعلق به این وعاء ماینونگی نیستند و سوم اینکه مرز بین وعاء موجودات و وعاء نا-موجودات مبهم است. اما من باور دارم، همان‌طور که بسیاری دیگر باور دارند، ایده اشیاء نا-موجود خود-متناقض است؛ و لذا همان‌طور که موردی مرزی از چیزی که دایره مثلث است نمی‌تواند وجود داشته باشد موردی مرزی از شیء نا-موجود هم نمی‌تواند وجود داشته باشد. حتی به نظر می‌رسد ماینونگی‌ها هم تمایل ندارند بگویند که اشیائی وجود دارند که درباره آن‌ها به طور متعین نمی‌توان گفت که آیا صادق است که وجود دارند یا خیر.

گمان می‌کنم آن‌چه درباره اتصال/گفتم به هر پاسخ اعتدالی قابل توجهی به «پرسش خاص ترکیب» نیز وارد خواهد بود. اگر هر پاسخ اعتدالی قابل توجهی - یعنی هر پاسخ علی‌ای - به «پرسش خاص ترکیب» صحیح باشد، آن‌گاه مواردی از ابهام وجود دارد که با «نظریهٔ زبانی ابهام» قابل قبول و معنادار قابل توضیح نیست. بنابراین، اگر هر پاسخ علی‌ای صحیح باشد ابهامی که در روابط علی چندگانه‌ای مانند اتصال و امتزاج مفاهیمی نظیر وجود، عدد، و این‌همانی را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد، که به خاطر خصایص ریاضیاتی-منطقی‌شان نمی‌توانند چنین ابهامی داشته باشند.

حال کسی که می‌پذیرد وجود، عدد و این‌همانی ابهام ندارند می‌تواند این نظر خود را با پذیرش پاسخی افراطی به «پرسش خاص ترکیب» حفظ کند. مثلاً، جهان دو مکعبی را در نظر بگیرید. اگر کل‌گرایی درست باشد، در این جهان شیئی وجود دارد که مرکب از دو مکعب است، و این شیء در این جهان وجود دارد چه آن دو مکعب با هم در تماس باشند چه نباشند. واژه «پیوسته» را به یاد بیاورید: یک شیء پیوسته شیئی است که به ازای هر  $X$ ‌هایی، اگر  $X$ ها آن شیء را ترکیب می‌کنند، آن‌گاه  $X$ ها به هم متصل‌اند. آن‌چه دربارهٔ اتصال گفتیم مستلزم این خواهد بود که محمول «پیوسته است» مبهم باشد: برخی مواقع هیچ امر واقعی وجود ندارد که آیا شیئی که دو

<sup>۱</sup>. Meinongian

مکعب ترکیب می‌کند پیوسته است. اما آن شیء همیشه وجود خواهد داشت: ابهامی که با آن مواجه‌ایم هنگامی که می‌پرسیم آیا این شیء پیوسته است، به خاطر ابهامی که در محمول «پیوسته است» وجود دارد، می‌تواند به ابهام محمول تک موضعی «پیوسته است» برگردد. اگر کل‌گرایی درست باشد، هیچ راهی برای ابهامی که در اتصال یا هر رابطه‌ی علی دیگر هست وجود ندارد که بتواند بر وجود، عدد یا اینهمانی تأثیر بگذارد، زیرا مصادیق این مفاهیم در میان مجموعه‌ی اشیاء مادی با فاکتورهایی کاملاً مستقل از روابط علی‌ای که بین اشیاء مادی برقرار است تعیین می‌شود. اگر کل‌گرایی یا نیهیلیزم (چیزی شبیه ترکیب اعتدالی غیر-قابل‌قبولی که ذکر شد) صحیح باشد، وجود و تعداد اشیاء مادی مرکب با وجود و تعداد اشیاء مادی بسیط مشخص می‌گردد و ابهام در عبارات ما درباره‌ی اشیاء مادی در محمولاتی (مانند «به هم متصل‌اند») خواهد بود که ما با استفاده از این محمولات درباره‌ی آن‌ها صحبت می‌کنیم. شک ندارم که بسیاری از فیلسوفان این نتیجه را به عنوان دلیلی برای پذیرش پاسخ‌های افراطی به «پرسش خاص ترکیب» در نظرمی‌گیرند، زیرا تعداد کمی از فیلسوفان - حداقل آن‌طور که من فکر می‌کنم - حاضر به پذیرش چنین ابهامی هستند که با نظریه‌ی زبانی قابل توضیح نیست.

خود من «نظریه‌ی زبانی» را بسیار جذاب می‌دانم. حتی به باور من این نظریه نه فقط جذاب بلکه غیر قابل مناقشه است. به هر حال گمان نمی‌کنم این نظریه وحی مُنزَل باشد. اگر مشکلاتی که در این مقاله برای کل‌گرایی مطرح کردم - به نظر تعداد بسیار کمی نیهیلیزم را جذاب می‌یابند - غیر قابل حل باشند، آن‌گاه به نظر من باید این احتمال را که باید بیانی از ابهام بیابیم که با پاسخی علی به «پرسش خاص ترکیب» سازگار باشد را جدی بگیریم. بگذارید سرانجام «نظریه‌ی زبانی ضرورت» را، این نظریه که ضرورت تنها حاصل قراردادهای زبانی ماست، به یاد بیاوریم. من آن‌قدر معمر هستم که زمانی را به یاد بیاورم که این نظریه نه تنها جذاب بلکه غیر قابل مناقشه به نظر می‌رسید. «نظریه‌ی زبانی ضرورت» در بیست سال گذشته روزگار سختی را از سر گذرانده است. بی دلیل نیست که تصور کنیم «نظریه‌ی زبانی ابهام» هم شایسته چنین روزگاری است.

پانوشتها

[۱] هر دو معرف و هر دو معرف باید در زمان حال فهم شوند: آنچه در اختیار ما است تعریفی است از «Xها اکنون Y را ترکیب می کنند». من این را می گویم چون می خواهم این پرسش را باز بگذارم که آیا ممکن است Xها در یک زمان یک شیء را ترکیب کنند و در زمانی دیگر شیئی دیگر را. (معمای مربوط به گربه و اتم ها که در بند اول این مقاله بدان پرداخته شد را به یاد بیاورید). هم چنین می خواهم این پرسش را نیز باز بگذارم که یک شیء می تواند در یک زمان مرکب از Xها باشد و در زمانی دیگری (وجود داشته باشد اما) مرکب از Xها نباشد. در واقع، معرف و معرف باید یک متغیر زمانی هم داشته باشند: «Y در زمان t مجموع Xها است»، و قس علی هذا.

اگر واقعاً ملانقطی بودم، باید می نوشتم «یک مجموع از Xها» و نه «مجموع Xها»، زیرا هیچ چیز در دفاع از این فرض که در هر زمانی که در آن Xها همه وجود دارند، در آن زمان حد اکثر یک شیء Y وجود دارد که Xها Y را ترکیب می کنند و هر جزء Y در آن زمان با یکی از Xها هم پوشی دارد نگفته ام. اما شک دارم کسی بخواهد این فرض را رد کند، بنابراین ملانقطی نخواهم بود. این فرض را به طور خلاصه در ادامه مقاله بررسی خواهیم کرد. صفحه ۵ را ببینید.

[۲] این بیان کمی تقیید نیاز دارد. اگر کسی پاسخی برای «پرسش عام ترکیب» داشته باشد، «به طور خودکار» پاسخی برای «پرسش خاص ترکیب» نیز خواهد داشت: تنها باید یک سور وجودی به ابتدای پاسخ به «پرسش عام» اضافه کرد. اما پاسخی که به این طریق به دست آمده ضرورتاً «بهترین» یا «عمیق ترین» یا «جالب ترین» پاسخ نخواهد بود. یک تشبیه می تواند دلیل این امر را روشن کند. دو پاسخ به این پرسش که «در چه صورتی یک عدد معکوس دارد؟» را در نظر بگیرید: (الف) وقتی چیزی وجود داشته باشد که نتیجه تقسیم ۱ بر آن عدد باشد؛ (ب) هنگامی که آن عدد ۰ نیست. البته هر دو این پاسخها درست اند. اولی از پاسخ عام به «معکوس چیست؟» با سور عمومی به دست آمده است. اما دومی پاسخ بهتر و اطلاع رسان تری است. چیزی که به صورت صوری شبیه به این است ممکن است درباره «پرسش عام ترکیب» و «پرسش خاص ترکیب» درست باشد. و ممکن است کشف پاسخ بهتر و اطلاع رسان تر به «پرسش عام ترکیب» مشکل تر باشد.



یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترو وناینواگن

[۳] یک مشکل این است که من عبارت «بدن انسان» را آنقدر خوب نمی‌فهمم تا بتوانم آن را به عنوان چیزی که جانانان بنت «عضو مشت-پر-کن»<sup>۱</sup> در یک استدلال متافیزیکی می‌نامد، به کار ببرم. (نک به این مقاله:

Philosophers and the Words 'Human Body', " in Time and Cause: Essays Presented to Richard " .Taylor (Dordrecht: D. Reidel, 1980)

هرچند هنوز همه آن‌چه در آن مقاله گفته‌ام را نمی‌پذیرم، هنوز «بدن» برای من گیج‌کننده است. مشکل دیگر این است که یکی از مهم‌ترین استدلال‌های این مقاله مبتنی است بر این فرض که انسان‌ها - من و شما - اکیداً در زمان پویش می‌کنیم. این فرضی است که تعداد کمی از ما تمایل به رد آن داریم. اما، در مورد بدن انسان حتی آن فیلسوفانی که می‌پذیرند بدن ما اکیداً پویش می‌کند هنگامی که استدلالی ارائه شود که نشان می‌دهد این فرض نتایج متافیزیکی ناخواسته‌ای دارد احتمالاً آن را رها خواهند کرد - به این شرط که هنوز بتوانند این باور را خودشان اکیداً در زمان پویش می‌کنند را حفظ کنند. این تر که هر کدام از ما در «بدن‌هایی متغیر» در سیر اتفاقات هستیم تزی عجیب و غریب است، اما تزی است که یک فیلسوف ممکن است بپذیرد؛ اما این تر که فرد فقط برای لحظاتی کوتاه وجود دارد به لحاظ متافیزیکی و اخلاقی فاجعه‌بار است. من گمان می‌کنم اکثر ما درباره گربه‌ها نیز همین را بگوییم: پویش زمانی اکید گربه‌ها به نحوی قابل مناقشه است که پویش اکید زمانی انسان‌ها نیست. به همین دلیل، استدلالی که مقدمه آن پویش اکید بدن انسان‌ها یا گربه‌ها باشد کم‌تر از استدلالی که مقدمه آن پویش اکید انسان‌ها است قانع‌کننده است.

[۴] اما ما واقعاً چنین نمی‌کنیم. نه به طور کلی. مفهوم اتصال تنها درباره اشئی که بیشتر از پنج یا شش برابر از ما بزرگ‌تر یا کوچک‌تر هستند به کار نمی‌رود. مثلاً، بی معنی خواهد بود اگر از اتصال داشتن (نداشتن) پروتون‌ها با یکدیگر سخن بگوییم. اما قطعاً پروتون‌ها اجزای سره اشياء هستند. همین مسئله به تنهایی نشان می‌دهد که اتصال نمی‌تواند پاسخ صحیح به «پرسش خاص ترکیب» باشد. اما در

<sup>۱</sup>. load-bearing member





یک شیء در چه صورتی جزء شیء دیگری است؟

ترجمه مهدی رعنائی

نوشته پیترونا اینواگن

متن مقاله من استدلال خواهم کرد که می‌توان غلط بودن *اتصال* را فارغ از چنین استدلال‌های «علمی» هم نشان داد. همین نکته‌ها درباره سه پاسخ پیشنهادی که بعد از اتصال بررسی خواهند شد نیز صادق است (چسباندن، هم‌بسته شدن، و امتزاج).

[۵] پیترو آنگر (Peter Unger) هم خود را نیهیلیست می‌نامد، اما این واژه را در معنایی متفاوت از من به کار می‌برد. در اصطلاح من آنگر یک کل گرا است که بر این باور است که هیچ کدام از اشیائی که مطابق نظر کل گرا وجود دارند می‌توانند به درستی به عنوان «میز» یا «سنگ» یا «انسان» توصیف شوند یا تحت یکی از *count-noun*ها قرار گیرد. نک به:

"There Are No Ordinary Things," *Synthese* 41 (1979), pp. 1 17-154, and "Skepticism and Nihilism," *No-us* 14 (1980), pp. 517-54

[۶] البته نه کاملاً. اندام‌واره‌ها اجزائی دارند که با هیچ اتمی هم‌پوشی ندارند، مانند یون‌ها، الکترون‌های آزاد و فوتون‌ها. تعداد کمی از اتم‌هایی که ده سال پیش مرا ترکیب می‌کردند ناپایدار بوده‌اند (مثلاً اتم‌های کربن-۱۴) و اکنون دیگر وجود ندارند. اتم‌هایی نیز که ده سال پیش مولکول‌های کلسترول را در اطراف نوروهای مغز من ترکیب می‌کردند هنوز سر جای خود هستند، و برخی از اتم‌هایی که ده سال پیش از بدن من خارج شده‌اند بدون شک در طی چند هفته گذشته دوباره وارد بدن من شده‌اند. این مسائل را نادیده بگیرید.

[۷] پیترو آنگر. نک به

"I Do Not Exist," in *Perception and Identity: Essays Presented to A. J. Ayer, with His Replies* " Samuel C. Wheeler III, "On That Which Othaca: Cornell University Press, 1979).  
Is Not," *Syn- these* 41 (1979), pp. 155-173

[۸] در "Philosophers and the Words 'Human Body'". نک به پانوش ۳

[۹] البته چنین چیزی ممکن است. ناممکن نیست اکنون شیئی باشد – که همان وزن من در ده سال پیش را دارد – که مرکب است از T. اما چنین امری بسیار نامحتمل است.